روایت عقل و عشق

ابراهیمی دینانی، غلامحسین

چشمان جست و جو گر و پرنفوذش گویی می‏خواهند هستی هر چیز را بشکافند و از کنه و چیستی کائنات آگهی یابند!بیانش گرم و گیرا و حضورش شوق انگیز است.در پس تلخی و آشفتگی ظاهری‏اش دریایی از شیرینی و آراستگی موج می‏زند.به همان اندازه که حق گویی و صراحت‏ را می‏پسندد،در برابر سخن حق و منطق تسلیم است.اینها بی کم و کاست صفات فیلسوف پژوهنده‏ای است که روزی در نوجوانی به عشق طلبگی، درس دبستان را در روستای دینان ناتمام گذاشت و به مدرسه علوم دینی«نیماورد»در اصفهان رفت تا در زمره عالمان دین قرار گیرد.مردی که در ادامه راه،چند بار به تردید دچار شد و هر بار با عشق به«چیزی»،یا«کسی»،قوی‏تر از گذشته به فصل جدیدی از زندگی و اندیشه علمی وارد شد.

استاد دینانی یادآور حکیمان سترگ تاریخ ماست،از تبار بزرگانی که دریغ است دانش گسترده آنها با پیمانه‏های حقیر واحدهای درسی سنجیده‏ شود.او از جمله دانشورانی است که فقه و فلسفه و عرفان را به قاعده آموختند و در فرجام،به یگانگی و پیوستگی این هر سه ایمان آوردند،آنگاه گام‏ در راه آشتی آنها نهادند،حکیمانی که ایمان و برهان و عشق را سه وجه مثلثی دیدند که محیط بر انسان است.از این گروه در گذشته نه چندان دور، «ملاصدرا»را داشتیم.دینانی در دوران تحصیل در حوزه،طلبه‏ای کنجکاو و کوشا و موفق بود که به هر جا سر می‏کشید و از محضر درس بسیاری‏ از بزرگان فقه و فلسفه و عرفان بهره‏ها گرفت و درسها آموخت و در همان زمان،به دلیل شایستگی‏های علمی،در حوزه علمیه صاحب کرسی‏ تدریس با شاگردانی پر شمار شد،اما این همه او را راضی نمی‏کرد،شوق پژوهش در افق‏های دیگر و حضور در فضای جدید،او را از حوزه به‏ دانشگاه کشاند،اما هیچ گاه در«کسی»و«جایی»متوقف نشد و همچنان پیگیر کار تحقیق و تدریس،در اوج پختگی،به تألیف آثار گرانسنگی همت‏ گماشت که تا روزگاران دراز رهروان راه معرفت را چراغ هدایت خواهد بود.دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی هم اکنون در آستانه هفتاد سالگی‏ پخته و پویا و پرتوان،همچنان زلال معرفت را در بستر عطشناک جامعه جاری می‏کند.آنچه در این شماره می‏خوانید،حاصل دو نشست ما با استاد دینانی در معیت آقایان دکتر پرویز عباسی داکانی و محمد جواد اسماعیلی است.امید که آموزه‏های این گفت و گو،چراغ راه همه سالکان طریق عقل‏ و عشق و ایمان باشد.

استاد غلامحسین ابراهیمی دینانی در سال 1313 در روستای«دینان»از توابع اصفهان،نزدیک آتشگاه«درچه»به دنیا آمد.وی در زادگاهش‏ دینان به دبستان رفت،اما قبل از اتمام دوره دبستان،بنا به علاقه و تصمیم شخصی از روستای دینان به شهر اصفهان رفت تا در یکی از مدارس‏ تاریخی این شهر به نام«نیماورد»به تحصیل دروس حوزوی بپردازد.او در این مدرسه،صرف و نحو،بیان و بدیع،بخشی از منطق و شرح لمعه و حدودی از فقه و اصول را نزد اساتیدی چون:شیخ محمد علی حبیب آبادی،شیخ عباسعلی حبیب آبادی و شیخ محمد حسن نجف آبادی فرا گرفت.

دکتر دینانی در حدود سال‏های 34-1333 برای ادامه تحصیلات حوزوی به قم رفت و درس‏های مکاسب،فقه و اصول و خارج فقه و اصول‏ را از اساتید بزرگی چون:شیخ عبد الجواد سدهی،فکور یزدی،سلطانی طباطبایی،مجاهدی،سید محمد محقق داماد،آیت الله العظمی‏ بروجردی و امام خمینی(ره)فرا گرفت.وی از شاگردان خاص علامه طباطبایی است و سال‏ها از درس تفسیر،عرفان،اسفار،شفا و شرح منظومه آن مفسر و عارف بزرگ بهره‏مند گردید و سپس با شرکت در حلقه درس شبانه علامه در قم و سپس در تهران،با حضور هانری کربن،بر دامنه دانش و بینش خویش افزود.

دکتر دینانی در دوران طلبگی روحانی کنجکاو با ذکاوت و موفقی بود که در درس‏های جنبی حوزه نیز شرکت می‏کرد و به خاطر همین ویژگی‏ها در تدریس علوم حوزه و بویژه شرح منظومه شاگردان بسیاری یافت و در حوزه علمیه خوش درخشید.

وی همزمان با تحصیل علوم حوزوی در قم،به تحصیل علوم کلاسیک و رسمی پرداخت و با اخذ دیپلم متوسطه،در کنکور دانشگاه‏ تهران شرکت نمود و پس از اخذ لیسانس،به استخدام وزارت فرهنگ در آمد و دبیر دبیرستان‏های تهران گردید.وی در ادامه تحصیلات‏ دانشگاهی،با اخذ فوق لیسانس،در کنکور دوره دکترای دانشگاه تهران شرکت کرد و نفر اول شد؛سپس به تدریس در دانشگاه رضوی‏ مشهد پرداخت و در این شهر بنا به مصلحت،از کسوت روحانیت بیرون آمد و سرانجام پس از ده سال تدریس در مشهد،کار آموزش و تدریس را در دانشگاه تهران ادامه داد.

دکتر دینانی از اندیشمندان ژرف اندیشی است که با تحصیل در حوزه و دانشگاه از پیشگامان عملی وحدت حوزه و دانشگاه و از زمره حکیمان‏ صاحبنظر در فلسفه و عرفان اسلامی است.از این اندیشمند فرزانه،علاوه بر مقالات متعدد پژوهشی،9 اثر تحقیقی روشنگر در زمینه عرفان و فلسفه و مسایل اسلامی به چاپ رسیده است.

دکتر دینانی هم اکنون ضمن همکاری با برخی از مؤسسات علمی-پژوهشی و نیز تحقیق و تألیف،همچنان به تدریس در دانشگاه تهران‏ مشغول است.

کیهان فرهنگی ضمن تشکر از جناب استاد دینانی که برای این گفت و گو قبول زحمت‏ فرمودند و همین طور سپاس از جناب دکتر داکانی و جناب آقای محمد جواد اسماعیلی‏ که در این نشست ما را همراهی می‏کنند،از جناب استاد دینانی تقاضا می‏کنیم بحث را از تولد و تحصیلات و خانواده خود آغاز کنند.

استاد دینانی:بسم الله الرحمن الرحیم.من‏ در سال 1313 در روستای دینان از توابع اصفهان‏ متولد شدم و در همان روستا به دبستان رفتم.

خانواده من یک خانواده معمولی مسلمان بودند.من‏ در همان سنین نوجوانی بدون آن که تحصیلات‏ ابتدایی‏ام را تمام کنم،به تحصیل علوم دینی و طلبگی علاقه‏مند شدم.

کیهان فرهنگی در آن سن و سال چه انگیزه‏ای‏ شما را به علوم دینی و طلبگی علاقه‏مند کرد؟

استاد دینانی:آن زمان به هر حال،هر محلی‏ روحانی خاص خودش را داشت و پدرم با بعضی‏ علمای اطراف دینان هم رفت و آمد می‏کرد و گاهی‏ هم آنها میهمان ما می‏شدند.پدرم گاهی در منزل از علما و بخصوص از علم و تقوای یک عالم روحانی‏ صحبت می‏کرد و این صحبت‏ها در من اثر داشت. صرف نظر از حرف‏های پدرم،همان موقع که در دبستان خواندن و نوشتن یاد می‏گرفتم،کتابی به‏ دستم افتاد که تأثیر عمیقی بر من داشت.نمی‏دانم‏ این کتاب از کجا به دستم رسید.کتابی بود که اول و آخر نداشت.گفت:«اول و آخر این کهنه کتاب‏ افتاده است!»من به عنوان یک نوجوان روستایی با همان ذهن بسیط،شدیدا تحت تأثیر آن قرار گرفتم، بطوری که آن کتاب فکر شبانه روزی مرا به خود مشغول می‏کرد.

کیهان فرهنگی از ویژگی‏های آن کتاب بفرمایید.

استاد دینانی:آن کتاب مجموعه اشعار متنوعی‏ بود که تنظیم کننده‏اش مشخص نبود و رباعیاتی از ابو سعید ابو الخیر،سحابی استر آبادی و شخصی به‏ نام میرزا تقی یا میرزا نقی کمره‏ای در آن بود.من آن‏ زمان تازه خواندن و نوشتن یاد گرفته بودم و این‏ شاعران را نمی‏شناختم.حتی«کمره‏ای»را درست‏ تلفظ نمی‏کردم!اما احساس می‏کردم در این‏ رباعیات،بویژه رباعیات ابو سعید،چیزی هست که‏ مرا سخت تحت تأثیر قرار می‏دهد.بعدها که بزرگتر شدم،ابو سعید را شناختم،اما هنوز نمی‏دانم‏ سحابی استر آبادی کیست؟یعنی پیگیری نکردم.

دکتر داکانی:از شاعران عهد صفوی است استاد.

استاد دینانی:به هر حال،رباعیاتش خیلی‏ تکان دهنده است.آن موقع متوجه شدم که به این‏ گونه تفکر علاقه خاصی دارم و بعدها فهمیدم که‏ این تفکر،تفکر عارفانه است که تا آن زمان اسمی‏ برایش نداشتم.این علاقه و حرف‏هایی که پدرم‏ درباره علما می‏گفت که آدم‏های خوبی هستند،یک‏ اشتیاقی در من به وجود آورد که من هم بروم مثل آنها بشوم!پرسیدم که اینها کجا درس می‏خوانند؟ گفتند:در مدرسه نیماورد،به همین جهت من هم‏ علاقه‏مند شدم که بروم مدرسه نیماورد اصفهان و درس طلبگی بخوانم.

کیهان فرهنگی پدر و مادرتان مخالفتی با تحصیل‏ طلبگی شما نداشتند؟

استاد دینانی:پدرم حرفی نداشت و بدش‏ نمی‏آمد که به مدرسه نیماورد بروم،اما کمک هم‏ نمی‏کرد.می‏گفت:خوب است،اما برای رفتنم‏ اقدامی نمی‏کرد.او مرد خیلی خوبی بود ولی به‏ فرزندانش زیاد نمی‏رسید.بیشتر به کارهای خودش‏ مشغول بود،بچه هم زیاد داشت-پنج پسر و چند دختر-مادرم هم چندان علاقه‏ای به رفتنم نداشت، اما برادرانم مخالف بودند.

کیهان فرهنگی چرا؟

استاد دینانی:خب،با رفتن من به اصفهان،آنها یک نیروی کمک کار را از دست می‏دادند و به این‏ دلیل نمی‏خواستند من برای تحصیل به اصفهان‏ بروم.بالاخره هر طور بود من تصمیم خودم را گرفتم که به مدرسه نیماورد اصفهان بروم،حالا هر چه می‏خواهد بشود،یعنی حتی با خشونت و قهر.آن موقع پدرم مرا به دوستی که در مدرسه نیماورد می‏شناخت سپرد و سفارشم را به او کرد، او هم پذیرفت.در واقع من در ورودم به مدرسه‏ نیماورد به حجره او رفتم و دو-سه ماهی آنجا بودم. بعد حجره جدایی برایم گرفت و مسقتل شدم.

پس از چند ماهی که آنجا بودم و درس‏ می‏خواندم،از آن فضا و محیط و همه چیز آنجا دلزده شدم،دیدم آنجا،آن چیزی که در عالم‏ تصورات و ایده داشتم نیست و کمی پشیمان شدم.

اما پشیمانی فایده‏ای نداشت.چون اگر بر می‏گشتم دشمن شاد می‏شدم!با خودم گفتم:من‏ با آن مخالفت‏ها به اینجا آمده‏ام و حالا نامردی است‏ که برگردم!می‏مانم،هر چه بادا باد!ماندم و کم کم‏ با عالم ادبیات و صرف و نحو و معانی بیان انس‏ گرفتم و ارتباط برقرار کردم.

کیهان فرهنگی استادانتان در مدرسه نیماورد چه‏ کسانی بودند؟

استاد دینانی:استادانم یکی مرحوم شیخ‏ محمد علی حبیب آبادی و دیگری مرحوم حاج شیخ‏ عباسعلی حبیب آبادی بود.آنها استادان نمونه‏ ادبیات در آن عصر بودند.

من بخشی از«مغنی»و کتاب«مطول»را نزد آنها خواندم.جلد اول«شرح لمعه»را هم نزد مرحوم‏ استاد شیخ محمد حسن نجف آبادی خواندم.البته‏ اساتید متفرقه دیگری هم داشتم.

کیهان فرهنگی در حوزه اصفهان،چه درس‏هایی‏ برای شما جاذبه داشت؟

استاد دینانی:وقتی درس مطول و«مغنی»را شروع کردم،دیدم جاذبه جدیدی در من پیدا شد و با شگفتی دیدم که یک معارفی در آنها هست.خب، این درس‏ها ظاهرا ادبیات و صرف و نحو و معانی‏ بیان بودند ولی به عقیده من معارفی در آنها بود و جهانی جدید به روی من گشوده شد.یعنی جاذبه‏ ادبی در من ایجاد کرد.

همین درس‏ها در من عشقی پدید آورد که با خودم گفتم:طلبگی هر مشکلی داشته باشد،با این‏ درس‏ها مهم نیست و می‏ارزد که ادامه بدهم و ادامه‏ دادم.

کیهان فرهنگی استاد!در چه سالی و به چه‏ انگیزه‏ای پس از تحصیل در حوزه اصفهان‏ به قم رفتید؟

استاد دینانی:خب،شنیده بودم که قم حوزه‏ علمیه بزرگتری دارد و به همین دلیل،برای ادامه‏ تحصیلات حوزوی گمان می‏کنم سال 33 یا 34 بود که به آنجا رفتم.البته رفتنم به قم هم خالی از مشکلات نبود.اما هر طور بود به قم رفتم.

کیهان فرهنگی در قم چه درس‏هایی را ادامه‏ دادید؟

استاد دینانی:من جلد اول شرح لمعه را در اصفهان خوانده بودم.در قم،جلد دوم رسائل و \*کیهان فرهنگی:مباحث جلسات‏ شبانه علامه طباطبایی حول چه‏ محوری بود؟

استاد دینانی:آنجا یک افکار عمیقی مطرح می‏شد.درس‏های‏ آنجا فلسفه و عرفان معمولی‏ نبود،بلکه«خارج فلسفه»و «خارج عرفان»بود.

مکاسب و سطوح را تا کفایه خواندم و یک مدتی‏ هم فقه اصول خواندم و به درس خارج رفتم و دیگر به اصطلاح راه افتادم؛قم هم که می‏دانید دریایی‏ است!بعد از مدتی که در قم بودم،یک تردید ثانوی‏ در من پیدا شد.احساس کردم بعد از این درس‏هایی‏ که خواندم و یاد گرفتم،هنوز یک کمبودهایی هست‏ و همه معارف اینها نیست.با خودم گفتم:فقه همین‏ است.این درس‏ها را هر چه بخوانی پخته‏تر می‏شوی،ولی باز همین است،چیز بیشتری نیست. موازین علم اصول همین‏هاست.

احساس کردم یک چیزی از این دایره بیرون است‏ و در این دایره نیست و نمی‏دانستم چیست؟ طلبه‏های آن زمان هم ساده بودند.طلبه‏های امروز متنوع‏ترند،هر چند به عمق طلبه‏های گذشته‏ نیستند.من آن زمان شرح منظومه را به صورت‏ متفرقه و جاهای مختلف خوانده بودم.علامه‏ طباطبایی هم در قم شهرتی داشتند.من به درس‏ تفسیر و اسفار ایشان رفتم،دیدم حرف‏های علامه‏ از سنخ دیگری است.آنجا بود که آن تردید ثانوی‏ام‏ دوباره به یک عشق و جاذبه جدید تبدیل شد و این‏ عشق جدید،عشق به فلسفه و علاقه به شخص‏ علامه طباطبایی بود.می‏بینید که در مسیر تحصیلات‏ من،هر از گاهی یک تردیدی پیدا می‏شد و باز یک‏ عشق جدیدتری مرا به ادامه راه می‏کشاند.

کیهان فرهنگی جناب عالی تنها در همین دو درس علامه حاضر می‏شدید یا کلاس‏های‏ دیگر ایشان هم می‏رفتید؟

استاد دینانی:وقتی درس اسفار علامه به دستور آیت الله العظمی بروجردی بر اثر فشارهایی تعطیل‏ شد،ایشان دوباره درس شفا را شروع کرد.البته‏ همان زمان هم که درس علامه تعطیل شد،من‏ شاگرد ایشان بودم،بعد کم کم جلسات شبانه هم‏ شروع شد که شرکت می‏کردم.این جلسات سیار بود و هفته‏ای دو شب در خانه‏ها برگزار می‏شد و تعداد انگشت شماری هم در آن شرکت می‏کردند. ابتدا دوستان نزدیک من به آن جلسه می‏رفتند و من‏ توسط آنها به علامه معرفی شدم.آن زمان،اگر کسی‏ می‏خواست به آن جلسه«خاص الخاص»بیاید، باید از طرف یکی از افراد جلسه به علامه معرفی‏ شود،اگر ایشان می‏پذیرفت،امکان حضور میسر بود.من هم توسط یکی از دوستان به علامه معرفی‏ شدم و فرمودند:بیاید.

کیهان فرهنگی این جلسه با توضیحاتی که از کیفیت آن فرمودید همان چیزی نبود که در دوره نوجوانی در آن کتاب رباعیات عارفانه‏ در ذهن شما نقش بسته بود؟

استاد دینانی:بله،آن شعرها به علاوه مطالعات‏ بعدی‏ام و تمام چیزهایی که فکر می‏کردم دنبالش‏ هستم.

کیهان فرهنگی مباحث آن جلسات شبانه علامه‏ طباطبایی حول چه محورهایی بود؟

استاد دینانی:آنجا یک افکار عمیقی مطرح‏ می‏شد،درس‏های آنجا فلسفه و عرفان معمولی‏ نبود،بلکه«خارج فلسفه»و«خارج عرفان»بود.ما معمولا درس خارج فقه و اصول داریم ولی درس‏ خارج فلسفه و عرفان معمول نیست.درس‏های آن‏ جلسات،خارج عرفان و فلسفه بود،بدون اینکه به‏ این اسم معروف باشد.به هر حال،آن جلسات‏ سال‏ها ادامه داشت.

کیهان فرهنگی حضرت عالی سال‏ها با علامه‏ طباطبایی ارتباط داشتید،لطفا از ویژگی‏های فردی و شخصیتی ایشان‏ برایمان صحبت کنید.

استاد دینانی:من بسیار دیده‏ام که دوستان وقتی‏ از علامه طباطبایی صحبت می‏کنند،بیشتر بر فلسفه‏ و عرفان و تفسیر یا زهد علامه تکیه می‏کنند،اما چیزی که از آن غفلت می‏شود،آزادگی علامه بود. من این ویژگی را در دیگران کمتر دیده‏ام و شاید هنوز هم ندیده باشم.حقیقت این است که من مردی‏ به آزاد اندیشی علامه طباطبایی هنوز ندیده‏ام و شما این را از من بپذیرید.من غرب را دیده‏ام،با فلاسفه غرب هم آشنایی خیلی خوبی دارم و می‏توانم ادعا کنم که در غرب هم فرد آزاد اندیشی‏ مثل علامه طباطبایی پیدا نمی‏شود و شما این سخن‏ مرا اغراق ندانید.این،البته در خلوتش بود،در جلوتش،همین بود که در ظاهر بود و یک ذره هم‏ از ظاهر تجاوز نمی‏کرد و همین ظاهر را می‏گفت‏ و معنا می‏کرد.ولی در خلوت،آزاد و رها بود و مسایل را در کمال آزادگی تجزیه و تحلیل می‏کرد، چون به مخاطب خود اطمینان داشت.آن کلاس‏های علامه برای من خیلی جاذبه داشت و این‏ جاذبه هیچ وقت تمام نمی‏شود،من از آن جلسات‏ خیلی بهره بردم.بهر حال،این سر گذشت طلبگی‏ من بود.

دکتر پرویز عباسی داکانی،شاعر،پژوهشگر و مدرس دانشگاه،در سال 1339 در تهران زاده شد.وی پس از طی تحصیلات کلاسیک و اخذ دیپلم متوسطه در تهران،تحصیلات دانشگاهی را به ترتیب از دریافت فوق دیپلم فلسفه غرب از دانشگاه تهران آغاز کرد و در ادامه،موفق به اخذ لیسانس الهیات،فوق لیسانس فلسفه اسلامی و نیز دکترای عرفان گردید.

آثار وی اعم از سروده‏ها،تصحیح متون و پژوهش آثار،شرح و نقد و بررسی عبارتند از: 1-لحظه‏های سبز(مجموعه اشعار)

2-گزیده اشعار

3-پاسداران غدیر(غدیر در شعر فارسی،بحث تحلیلی)

4-سماع سرخ ستاره‏ها(بررسی تحلیلی زندگی و آثار چند تن از شاعران شهید شیعه)

5-شرح قصه غربت غربی سهروردی(نقد فلسفی)

6-شرح گلشن راز شاه داعی شیرازی.

7-تصحیح دیوان جویا تبریزی.

8-تصحیح گلشن راز شبستری.

9-تصحیح کلیات سه جلدی بیدل(با همکاری اکبر بهداروند) دکتر داکانی علاوه بر تحقیق و بررسی در ادب و عرفان،هم اکنون به تدریس در دانشگاه مشغول است.

دکتر داکانی:استاد!آشنایی شما با استاد مطهری‏ از کجا بود آیا شما با ایشان هم درس داشتید؟

استاد دینانی:البته شهید مطهری شخصیتی بود که برای همگان شناخته شده بود و طلاب هم ایشان‏ را به عنوان یک مرد فاضل می‏شناختند و ما هم‏ آثارشان را می‏خواندیم،اما ایشان در تهران بود و من در قم شاگرد علامه طباطبایی بودم.شهید مطهری آن زمان در قم نبودند که بنده شاگرد ایشان‏ باشم،وقتی هم که من به دانشگاه تهران رفتم،آقای‏ مطهری استاد آنجا بودند ولی من با ایشان درس‏ نداشتم.آن زمان سه نفر در دانشگاه تهران فلسفه‏ درس می‏دادند،یکی استاد مطهری،یکی دکتر ملکشاهی و دیگری هم آقای دکتر جواد مصلح که‏ اتفاقا بیشتر درس‏های من و حتی رساله دکتری‏ام با راهنمایی آقای مصلح بود.

کیهان فرهنگی اشاره‏ای به مطالعه آثار استاد مطهری داشتید،آن زمان چه آثاری از ایشان‏ خوانده بودید؟

استاد دینانی:دقیقا همه را به یاد ندارم،مقالات‏ ایشان را می‏خواندیم و پاورقی اصول فلسفه و روش‏ رئالیسم را هم نوشته بودند که خوانده بودیم.

کیهان فرهنگی گویا استاد مطهری در آن جلسات‏ شبانه علامه که اشاره فرمودید شرکت‏ می‏کردند،همین طور است؟

استاد دینانی:بله،ولی آن جلسات شبانه علامه، دوره‏هایی داشته و استاد مطهری قبل از دوره ما،در آن جلسات بودند.

کیهان فرهنگی جلسات شما با علامه از لحاظ سبک و سیاق و محتوا،ادامه همان جلسات‏ قبلی بود؟

استاد دینانی:نخیر،سبک و سیاق کلاس‏ها در زمان ما عوض شده بود.جلسات قبل از ما بیشتر معطوف به مساله مارکسیسم می‏شد که مسأله آن‏ روز بود ولی در دوره ما آن مسایل تمام شده بود و بیشتر مباحث ناب فلسفی مطرح می‏شد و ما جلسات را همانطور که می‏خواستیم پیش‏ می‏بردیم.در آن جلسات،ما طرح مسأله می‏کردیم‏ و پاسخ می‏گرفتیم.

کیهان فرهنگی آیا از آن جلسات شبانه چیزی هم‏ نوشته و چاپ شده است؟

استاد دینانی:در آن جلسات هر کس برای خودش‏ یادداشت‏هایی می‏نوشت اما به صورت رسمی‏ خیر،چیزی چاپ نشده،من هم یادداشت‏های‏ خودم را دارم ولی آن را چاپ نکرده‏ام.

کیهان فرهنگی از چهره‏های سرشناس آن‏ جلسات چه کسانی را به یاد دارید؟

استاد دینانی:آقای حسن زاده آملی و همینطور آقای جوادی آملی هم به آن جلسات می‏آمدند.

کیهان فرهنگی گویا بعدها جلساتی هم با علامه‏ طباطبایی و هانری کربن در تهران داشتید، آیا استاد مطهری هم در آن جلسات شرکت‏ می‏کردند؟

استاد دینانی:در آن جلسات گاهی هم استاد مطهری شرکت می‏کرد،اما مرتب نمی‏آمد.بله ما با هم سلام و علیک داشتیم و ایشان خیلی هم به من‏ توجه داشت.به تهران که آمدم با همدیگر روابط دوستی داشتیم و گاهی هم با ایشان مشورت‏ می‏کردم.

کیهان فرهنگی آیا می‏توانیم بگوییم شما و استاد مطهری تقریبا یک مسیر مشترکی را طی‏ کرده‏اید؟

استاد دینانی:با این تفاوت که ایشان به طور رسمی مراحل دانشگاهی را طی نکرده بود و مسیر دیگری را رفته بود.یعنی نیامده بود در دانشگاه و سر کلاس بنشیند و مدرک بگیرد.

دکتر داکانی:استاد!شما با امام خمینی(ره)هم‏ کلاس‏هایی داشتید؟

استاد دینانی:بله.من با ایشان کلاس داشتم. زمانی که در قم بودم،نزدیک ده سال یک دوره فقه‏ و اصول و درس خارج ایشان می‏رفتم.

کیهان فرهنگی از درس فلسفه و عرفان امام(ره) هیچوقت استفاده نکردید؟

استاد دینانی:در دوره ما،امام مطلقا در فلسفه‏ لب از لب باز نمی‏کرد که چیزی به زبان بیاورد.

دکتر داکانی:چرا؟

استاد دینانی:ایشان به دلایلی این دو درس را آن‏ وقت کنار گذاشته بودند.ما گاهی در عیدها که برای‏ سر زدن به منزل استادانمان می‏رفتیم،به منزل امام‏ هم می‏رفتیم،آنجا حتی حیله شرعی و طرح شبهه‏ می‏کردیم که امام احساس وظیفه کنند و چیزی از فلسفه و عرفان بگویند اما به مجرد این که به این‏ مسایل می‏رسیدیم،امام به ما نگاه می‏کردند و ساکت می‏شدند و هیچ چیز نمی‏گفتند!اما اگر از فقه و اصول مطلبی را مطرح می‏کردیم،وارد بحث‏ می‏شدند.

کیهان فرهنگی حالا که بحث به استادانتان‏ رسید،لطفا درباره اساتید دیگرتان در قم هم‏ صحبت کنید.

استاد دینانی:در قم مدتی-شاید پنج یا شش ماه کلاس‏های آیت الله العظمی بروجردی را درک‏ کردم.کلاس‏های ایشان خیلی شلوغ و وقت‏گیر بود و تعطیلات کلاس هم زیاد بود چون ایشان حال‏ جسمی مساعدی نداشتند.آن زمان استادان حوزه‏ چند نفر بودند.مثلا آقای محقق داماد،آقای‏ شریعتمداری،آقای گلپایگانی و امام خمینی(ره)؛ من فلسفه را پیش علامه طباطبایی خواندم،البته‏ استادان متفرقه دیگری هم داشتم.

دکتر داکانی:استاد!با آقای رفیعی قزوینی هم‏ درس داشتید؟

استاد دینانی:بله،در آن سال‏ها به حکم‏ کنجکاوی نزد ایشان هم می‏رفتم.شنیده بودم که‏ آقای رفیعی قزوینی فیلسوف بزرگی است و در قزوین است.بنده سه چهار سال تابستان‏ها که حوزه‏ قم تعطیل می‏شد پیش ایشان می‏رفتم.

استاد دینانی:سال‏های 40 تا 45 هر سال سه ماه‏ تابستان را پیش ایشان به قزوین می‏رفتم.بعدهم که‏ به تهران آمدند،چند روزی به دیدارشان رفتم و دیگر نرفتم.

دکتر داکانی:ایشان را از نظر علمی چگونه‏ دیدید؟

استاد دینانی:آقای رفیعی قزوینی به آثار ملاصدرا خیلی مسلط بود و خصوصا به اسفار بسیار تسلط داشت،در عین حال،بسیار خوش بیان و خوش‏ تقریر بود،اما یکهزارم آزادی اندیشه علامه را نداشتند.یک قیودی داشتند در حد یک عالم‏ اسلامی؛خب،علامه هم عالم اسلامی بود،اما مسأله‏ای خارج از چارچوب کتب صدر المتألهین‏ را نمی‏شد از آقای رفیعی قزوینی پرسید و وارد شد.

دکتر داکانی:استاد!فکر نمی‏کنید از نظر روش، تماس و ارتباط علامه با اساتید دانشگاهی این بعد آزادی و آزادگی را در ایشان قوی کرده بود؟درست‏ بر عکس آقای رفیعی قزوینی که این ارتباط را نداشت.

استاد دینانی:این سئوال خوبی است.بدون تردید این ارتباط بی‏تأثیر نبوده،اما علامه ذاتا آزاد بود که‏ می‏آمد و با دانشگاهیان تماس می‏گرفت،در حالی‏ که می‏توانست تماس نگیرد.او چون ذاتا مرد آزاد اندیشی بود،از تماس با اندیشمندان‏ مغرب زمین هم نه تنها ابایی نداشت،حتی استقبال‏ می‏کرد.البته این تماس‏ها هم می‏توانست در آزادی‏ بیشتر اندیشه‏اش تأثیر داشته باشد.

کیهان فرهنگی با توجه به علاقه مرحوم علامه‏ طباطبایی به استاد عرفانش مرحوم سید علی‏ قاضی،به نظر می‏رسد علامه این آزادی و آزادگی را از استادش سید علی قاضی‏ داشت.

استاد دینانی:بله،علتش هم این بود که علامه‏ طباطبایی عارف بود و آن وارستگی‏های عرفانی را \*دکتر داکانی:استاد!شما با امام‏ خمینی(ره)هم کلاس داشتید؟

استاد دینانی:بله،من با ایشان‏ درس داشتم.زمانی که در قم بودم، نزدیک به ده سال،یک دوره فقه و اصول و درس خارج ایشان‏ می‏رفتم.

هم داشت و البته ذاتا متفکری آزاد اندیش بود و به‏ این،وارستگی عرفانی را هم اضافه کنید.این‏ صفات یک قدری هم به ذاتیات افراد مربوط می‏شود.

کیهان فرهنگی لطفا از آشنایی‏تان با امام‏ موسی صدر هم برایمان صحبت کنید.

استاد دینانی:همانطور که گفتم من در اصفهان‏ جلد اول شرح لمعه و بخشی از قوانین را خوانده‏ بودم،وقتی به قم آمدم،جلد دوم شرح لمعه و بخش‏ دیگری از قوانین را پیش آقای موسی صدر خواندم‏ و شاگرد ایشان بودم.بعد آقای صدر به لبنان رفت و دیگر رابطه‏ای نداشتیم،اما گاهی که به ایران‏ می‏آمد،ایشان را می‏دیدم.

زمانی که در دانشگاه فردوسی مشهد تدریس‏ داشتم،یک بار در یک فرصت مطالعاتی به مصر و مراکش و لندن رفتم و یک ماه هم در مصر بودم.آنجا به طور اتفاقی در یک مؤتمری در دانشگاه الازهر قاهره که آقای موسی صدر هم در آن شرکت داشت، ایشان را ملاقات کردم و دو روز هم با هم بودیم.آن‏ زمان آقای موسی صدر حال پریشانی داشت و می‏گفت:در خطرم!بعد که من به لندن رفتم،خبر ناپدید شدن او را شنیدم که تا امروز هم همچنان‏ ناپدید است.

دکتر داکانی:استادان شما در عرفان نظری چه‏ کسانی بودند؟

استاد دینانی:من در عرفان نظری استاد خاصی‏ نداشتم،اما در دانشگاه،حکیم شیرازی را کشف‏ کردم.ایشان در دانشگاه چندان منشاء فایده نبودند چون درسشان را دانشجویان دوره دکترا نمی‏فهمیدند و گوش نمی‏کردند.ایشان می‏آمدند و یک چیزهایی می‏گفتند و می‏رفتند.من‏ می‏فهمیدم که او مرد خیلی بزرگی است و خیلی‏ مطلب دارد،به همین جهت روابط خصوصی با او برقرار کردم.گاهی هم ایشان را به حجره‏ای که در مدرسه مروی داشتم دعوت می‏کردم که به آنجا می‏آمدند و به طور خصوصی به من درس می‏دادند. حکیم شیرازی چند روزی هم در خانقاه درس‏ می‏دادند و من به اتفاق آقای کشفی به خانقاه‏ می‏رفتیم و در آنجا نزد ایشان نصوصی را می‏خواندیم.در واقع،استاد عرفان من ایشان بود، عرفان محض را پیش او خواندم ولی استاد فلسفه و عرفانم علامه طباطبایی بود.

دکتر داکانی:این حکیم شیرازی گویا خودش هم‏ حالات خاص عرفانی داشته است؟

استاد دینانی:بله،ایشان مرد طریق بود.او مرتب‏ در حال عبادت بود و تا آنجا که من می‏دانم،غالبا روزه بود و شاید اگر اغراق نباشد،باید بگویم هر روز!

کیهان فرهنگی استاد در آن زمان شیخ رجبعلی‏ خیاط را هم دیده بودید؟

استاد دینانی:بله،بنده شیخ را مکرر دیده بودم‏ ولی از شاگردان او نبودم.شیخ مرد خیلی بزرگی‏ بود،او تجسم معنویت بود.

کیهان فرهنگی نحوه آشنایی شما با ایشان چگونه‏ بود؟

استاد دینانی:خب،کنجکاو بودم و جایی نبود که سر نزده باشم!من با آقای کشفی به خیاطی شیخ‏ می‏رفتیم.شیخ پس از فوتش مدتی مورد غفلت‏ بود،ولی حالا می‏بینم کسانی که او را ندیده‏اند درباره‏اش کتاب نوشته‏اند.

کیهان فرهنگی استاد لطفا از جلسات‏ خصوصی‏تان با علامه طباطبایی و هانری‏ کربن در تهران بفرمایید.

استاد دینانی:آن سال‏ها من غالبا بلیط اتوبوس‏ شمس العماره را می‏گرفتم و همراه با علامه به تهران‏ می‏آمدم.گاهی هم آقای صائنی زنجانی همراه ما بود.در سنوات اخیر من مرتب از قم به تهران‏ می‏آمدم.

کیهان فرهنگی جلسات تهران در کجا تشکیل‏ می‏شد؟

استاد دینانی:من در تهران دوستی داشتم که اتاقی‏ داشت و آنجا می‏رفتیم.علامه هم به منزل دامادش‏ آقای مناقبی می‏رفت.البته وقتی که جلسه ما منزل‏ آقای ذو المجد طباطبایی بود،از اول مغرب پنجشنبه‏ و جمعه جلسه تشکیل می‏شد و بعد دوستان‏ می‏آمدند.

کیهان فرهنگی چه کسانی در آن جلسه‏ خصوصی شرکت می‏کردند؟

استاد دینانی:تا آنجا که به یاد دارم،در جلسات‏ علامه و هانری کربن در تهران،آقای دکتر محمد جواد اسماعیلی در سال 1355 در تهران پا به عرصه گیتی نهاد.وی پس از اخذ دیپلم ریاضی فیزیک،در دانشگاه علوم‏ اسلامی رضوی در مشهد به تحصیل در رشته فلسفه و کلام اسلامی پرداخت و در سال 1375 پس از دریافت لیسانس،به ادامه تحصیل‏ در مقطع فوق لیسانس در رشته فلسفه در دانشگاه تهران مشغول شد.اسماعیلی هم اکنون در مرحله نگارش پایان نامه تحصیلی خود با عنوان«حرکت نزد ارسطو و ملاصدرا»با راهنمایی استاد دینانی است.وی علاوه بر همکاری در ویرایش جلدهای دوم و سوم کتاب‏ «دفتر عقل و آیت عشق»اثر دکتر دینانی،ویراستاری کتاب«زندگینامه،مصاحبه و گزیده آثار دکتر غلامرضا اعوانی»را نیز به عهده‏ داشته است.اسماعیلی کتاب«زندگینامه،مصاحبه و گزیده آثار دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی»از مجموعه مشاهیر ایران را نیز در دست چاپ دارد.

سید حسین نصر،دکتر شایگان،محمد تجویدی‏ نقاش و آقای هبوطی می‏آمدند.

مرحوم استاد مطهری و آقای دکتر مجتهدی هم‏ گاهی به جلسه می‏آمدند،آقای دکتر سپهبدی هم‏ سمت ترجمانی جلسه را به عهده داشت و در جلسه‏ حاضر می‏شد.او فرانسه‏دان خوبی بود.

دکتر داکانی:آقای دکتر داوری هم به آن جلسه‏ می‏آمد؟

استاد دینانی:نخیر،آقای دکتر داوری نبود،ما جمعا حدود ده نفر بودیم.

دکتر داکانی:استاد!گویا کربن فارسی را خوب‏ صحبت نمی‏کرد.

استاد دینانی:کربن فارسی را می‏فهمید ولی‏ به سختی صحبت می‏کرد.

کیهان فرهنگی از محتوای آن جلسات بفرمایید.

استاد دینانی:آن جلسات خیلی پربار بود.گاهی‏ که من نزدیک کربن می‏نشستم،به زبان فارسی از او چیزی می‏پرسیدم،می‏فهمید و جواب می‏داد. البته زبان رسمی جلسه فرانسه بود و جوانترین فرد جلسه هم شاید من بودم.

دکتر داکانی:استاد!یک موقع هم چیزی درباره‏ «ذکر»از هانری کربن پرسیده بودید؛لطفا این را هم‏ توضیح بفرمایید.

استاد دینانی:می‏دانید که علامه طباطبایی خیلی‏ مبادی آداب و مؤدب بود.حرف زائد نمی‏زد.

حرف‏هایش هم حرف‏های رسمی بود که در جلسه‏ مطرح می‏شد.خود کربن هم خیلی فرنگی بود، یعنی شق ورق و رسمی.خب،مسایل هم مسایل‏ مهمی بود.اما گاهی هم انسان میل داشت مسایل‏ خصوصی را هم بپرسد.همانطور که می‏دانید، فرهنگی‏ها پرسش از امور داخلی و خصوصی‏ زندگیشان را دوست ندارند و این کار را جسارت و بی‏ادبی تلقی می‏کنند.آقای طباطبایی هم مطلقا مسایل خصوصی را از او نمی‏پرسید.ولی گاهی که‏ من خصوصی مسایلی را از کربن می‏پرسیدم، می‏دیدم که علامه هم بدش نمی‏آید.و میل داشته‏ که آن سئوالات هم پرسیده شود،ولی خودش‏ نمی‏پرسید.یکی از سئوالات خصوصی من از هانری کربن،همین موردی بود که شما اشاره‏ کردید.

کیهان فرهنگی لطفا همین پرسشتان از کربن را توضیح بفرمایید.

استاد دینانی:با توجه به اینکه کربن از عرفان و تصوف دم می‏زد،خب در این صورت ذکر و مرشد هم لازم بود و این در آثارشان هست.من از ایشان‏ پرسیدم:شما که مرشد را لازم می‏دانید و به تصوف‏ هم احاطه کاملی دارید،مرشد خودتان کیست؟من‏ این را خصوصی پرسیدم ولی دیدم گوش‏ها تیز شده‏ ایشان هم آدم رندی بود،گفت:من اویسی هستم! منظورش این بود که من مرشد را برای خودم لازم‏ نمی‏دانم.چون فرقه اویسی تنها فرقه‏ای است که‏ مرشد خاصی را لازم نمی‏دانند.

دکتر داکانی:واقعا چه پاسخ رندانه‏ای!

استاد دینانی:بله،رندانه جواب داد.کربن، حکیم و فیلسوف بود و در عین حال،مرد رندی بود. آنجا من جسارت را زیادتر کردم و گفتم:بسیار خب،شما اویسی هستید و من هم قبول دارم،ولی‏ می‏دانید که اویسی‏ها هم اهل ذکراند،می‏توانم‏ بپرسم ذکر خاص شما چیست؟کربن لبخندی زد و گفت:من شب‏ها تا صبح«قال الباقر و قال الصادق» می‏خوانم،آنها ذکر من است.کربن«قال الباقر و قال الصادق»را با همین لفظ گفت.

دکتر داکانی:استاد!مرحوم حسینی تهرانی جایی‏ نوشته بود که کربن،صحیفه سجادیه را می‏خواند و گریه می‏کرد.شما چنین حالاتی را از ایشان دیده‏ بودید؟

استاد دینانی:من صحیفه خواندنش را ندیده بودم‏ ولی بعید نیست.گاهی اوقات که کربن در جلسات‏ یک مطلب عرفانی را از علمای ما نقل می‏کرد، آنچنان به وجد می‏آمد که یک حالت شبه مستی به او دست می‏داد.خب،چنین آدمی می‏تواند گریه هم‏ بکند و آن حالت‏ها را داشته باشد.

دکتر داکانی:استاد!شما فلسفه غرب را هم‏ خیلی خوب می‏شناسید.آیا آشنایی شما با فلسفه‏ غرب در همان جلسات تهران و قم با علامه‏ طباطبایی و کربن شکل گرفت؟

استاد دینانی:عرض کنم آن جلسات البته مهم‏ بود،ولی من قبل از آنکه به آن جلسات بروم،در زمان طلبگی،کنجکاو بودم و ترجمه‏ها را می‏خواندم و با فلسفه غرب،کم و بیش آشنایی‏ داشتم.بعد هم که به دانشگاه رفتم،رسما فلسفه‏ غرب را در دانشگاه خواندم،چون درس من بود. ما باید درس فلسفه غرب را می‏خواندیم و آنجا با استادان فلسفه غرب آشنایی و ارتباط پیدا کردم.

دکتر داکانی:استادان فلسفه غرب شما چه‏ کسانی بودند،مثلا آریانپور هم بود؟

استاد دینانی:آریانپور را من خیلی فیلسوف‏ نمی‏دانستم،ولی استاد من بود و کلاس درس ایشان‏ را می‏رفتم.بله.دکتر سید حسین نصر و دکتر شایگان‏ از دوستان من بودند و با آثارشان آشنا بودم.

دکتر داکانی:استاد!همان طور که فرمودید شما از وادی ادبیات به وادی فلسفه کشیده شدید.مرحوم‏ علامه هم به ادبیات خیلی علاقه داشت در این باره‏ هم صحبت کنید.

استاد دینانی:درست است.همانطور که اشاره‏ کردید.مرحوم علامه به ادبیات هم علاقه داشت و با این که ترک زبان بود،شعر فارسی را خوب‏ می‏گفت.ادبیات عرب او هم کم نظیر بود.حالا بعضی‏ها که چیزهای دیگری می‏گویند واقعا بی‏انصافی می‏کنند.من در بین علمای زمان علامه، از آنها که اهل فقه و اصول و فلسفه‏اند،کمتر کسی‏ را می‏شناسم که ادبیاتش مثل علامه طباطبایی باشد. علامه در ادبیات عرب بسیار قوی بود.

دکتر داکانی:تا حالا کسی این را نگفته.

استاد دینانی:اشعار فارسی علامه نشان می‏دهد که چقدر این مرد خوش ذوق بوده و چه زیبا شعر گفته است.

دکتر داکانی:استاد!خود شما هیچ وقت شعر گفته‏اید؟

استاد دینانی:بله،من در جوانی شعر می‏گفتم و حتی یک انجمن ادبی هم تشکیل داده بودیم ولی‏ نمی‏دانم چه کسی به گوش علامه رسانده بود و ایشان متوجه شده بود که من شعر می‏گویم.البته این‏ هم نشان دهنده این بود که علامه مواظب‏ شاگردانش بود.چون من به ایشان نگفته بودم که‏ شعر می‏گویم.یک روز علامه به من گفت:شنیده‏ام‏ که شعر می‏گویی،گفتم:بله،گاهی شعری مرتکب‏ می‏شوم!لبخندی زد و گفت:نمی‏خواهد بگویی.

گفتم چشم.ولی چرا می‏فرمایید دیگر شعر نگویم؟ گفت:شما فلسفه می‏خوانید و اگر شعر بگویید، ذهنیت شما تخیلی بار می‏آید.حالا که مشغول‏ فلسفه‏ای،ذهنت را تخیلی نکن.همان حرف استاد باعث شد که دیگر شعر نگویم.البته روش علامه‏ هم یک روش تربیتی بود.

دکتر داکانی:استاد!شما رابطه شعر و فلسفه را چگونه می‏بینید؟

استاد دینانی:در این که شعر یک تخیل خلاق‏ می‏خواهد شکی نیست،ولی من معتقدم که شعر با فلسفه رابطه عمیقی دارد و حتی ناگسستنی.عمق‏ شعر فلسفه است و شاید هم جایی عمق فلسفه هم‏ شعر باشد.اما در یک جاهایی هم شعر و فلسفه از هم فاصله دارند.در مقام تعلیم و تربیت،اگر کسی‏ بخواهد یک فیلسوف خشک باشد،به نظر من باید یک مدتی از شعر فاصله بگیرد.تا موازین‏ استدلالی‏اش قدری قوت بگیرد.وقتی موازین‏ منطقی و استدلالی‏اش نیرومند شد،هنگامی که رها و آزاد شد،آن وقت در نهایت فلسفه و شعر به هم‏ می‏رسند،آشتی می‏کنند و بسیار هم زبان می‏شوند. ولی در سبک تعلیم و تربیت،همان طور که علامه‏ فرمودند و من هم قبول دارم،اگر انسان شاعر مآب‏ باشد،مبانی استدلالی‏اش خیلی نیرومند نمی‏شود و انسان شعر و استدلال را خلط می‏کند و این قدری‏ آفت است.

دکتر داکانی:یک جایی هم علامه با آقای حسینی‏ تهرانی بحث می‏کند و می‏گوید:آقای حسینی!ما هم شعر زیاد بلدیم.که یک تعریضی هم به ایشان‏ است.

دینانی:بله،علامه شعر زیاد خوانده بود و خودش هم شعر می‏گفت،ولی ایشان وقتی شعر می‏خواند و شعر می‏گفت که دیگر یک مرد کامل و فیلسوف بود.البته از جوانی او خبر ندارم.

کیهان فرهنگی آیا علامه طباطبایی از استاد عرفانش آقای سید علی قاضی هم در جلسات‏ درس و بحث صحبت می‏کرد؟شنیده‏ایم‏ \*اسماعیلی:استاد دینانی به‏ فلسفه به عنوان یک روند،یک‏ سیر یا دیالکتیک نگاه می‏کنند. یک آمد و شد،روندی که سکون‏ ندارد،درست همانگونه که انسان‏ نگاهش به خودش و زندگی‏اش‏ همیشه ثابت نیست.

که ایشان خیلی به مرحوم آقای قاضی ارادت‏ داشت و بین او و دیگران از نظر احترام، بسیار فرق می‏گذاشت.

استاد دینانی:بله گاهی که علامه از آقای قاضی‏ استادش مطلبی را نقل می‏کرد،نهایت تجلیل و احترام و خضوع نسبت به ایشان داشت.مرحوم‏ علامه از حالات و سخنان آقای قاضی برای ما بسیار تعریف می‏کرد.

دکتر داکانی:آقای سبحانی می‏گفتند:علامه این‏ اواخر یک حالاتی هم داشت و انگار در یک عالمی‏ دیگر بود.مثل این که به نوعی درهایی از عالم برزخ‏ به رویش باز شده بود.

استاد دینانی:این حالات تنها مربوط به این اواخر نبود.ایشان این حالات روحی را همیشه داشت، منتها شدت و ضعف داشت.بله،حالات و مکاشفه‏ای داشت،منتها هیچوقت اظهار نمی‏کرد.

دکتر داکانی:شما چیزی از ایشان حس نکردید؟

استاد دینانی:چرا،خیلی از اوقات حس‏ می‏کردیم،مثلا گاهی درباره مطلبی به ما می‏گفت: من این طور می‏بینم یا این طور دیدم.اما نمی‏گفت‏ مکاشفه کردم.اصلا تصریح به این امور نمی‏کرد. یک طوری می‏گفت که ظاهرا چنین نشان می‏داد که‏ در کتابی خوانده یا دیده‏اند،ولی بعضی مطالب را می‏فهمیدیم که القائات شهودی ایشان بوده ولی‏ علامه آن را به تعبیری می‏گفت که معلوم نشود «کشف»است.این مسایل را خیلی رعایت می‏کرد.

ولی گاهی به گونه‏ای سخن می‏گفت که می‏شد فهمید که این«دیدن»دیگر دیدن در کتابی نبوده و ما به فراست درمی‏یافتیم،از روی لحن‏اش‏ می‏فهمیدیم که کشف و شهود است.

کیهان فرهنگی استاد!ما در اینجا قدری وارد مبحث کشف و شهود شدیم،اجازه‏ می‏فرمایید همین بحث کشف و شهود عرفانی را ادامه بدهیم؟

استاد دینانی:اجازه بدهید در جلسه دیگری به‏ تفصیل در این باره و بقیه سؤالات شما صحبت کنم. من بعد از ظهر باید حتما در جلسه‏ای شرکت کنم. بنابراین همین جا با شما خدا حافظی می‏کنم،بقیه‏ مطالب مربوط به بنده را می‏توانید از آقای اسماعیلی‏ بپرسید.

کیهان فرهنگی جناب اسماعیلی.ما در بحثی که‏ در دانشگاه تهران با جناب دکتر دینانی‏ داشتیم،استاد بسیار علاقه داشتند که‏ دوستان در غیابشان درباره آثار و افکارشان‏ بحث کنند نه در حضورشان،حالا که اتفاقا همینطور شده است.لطفا شما هم بحث را از نحوه آشنایی‏تان با استاد دینانی شروع‏ کنید و بفرمایید این آشنایی از کجا و چگونه‏ آغاز شد؟

محمد جواد اسماعیلی:بسم الله الرحمن الرحیم. نخستین آشنایی بنده با جناب دکتر دینانی،آشنایی‏ حضوری نبود،بلکه به واسطه یک برنامه تلویزیونی‏ بود.سال 1374 که تازه دیپلم گرفته بودم،شاهد برنامه‏ای تحت عنوان«نقد فلسفه»از تلویزیون‏ شدم.

این برنامه،گزارشی بود از همایشی فلسفی که‏ در دانشگاه علامه طباطبایی برگزار شده بود و استادان فلسفه در باب نقد مباحث فلسفی فیلسوفان‏ مختلف به ایراد سخن می‏پرداختند.آقای دکتر دینانی هم در این همایش به نقد آراء ملا صدرا پرداختند.

کیهان فرهنگی پیداست که شما پیش از ورود به‏ دانشگاه و تحصیل در رشته فلسفه،به‏ این گونه مباحث علاقه داشتید.آیا آن زمان‏ مطالعاتی در مسایل فلسفی داشتید؟

اسماعیلی:بله،من حتی قبل از گرفتن دیپلم هم‏ گرایش فلسفی داشتم و درس‏هایی را هم برای‏ خودم شروع کرده بودم،البته با مسایل فلسفی‏ آشنایی عمیقی نداشتم،اما می‏دانستم که ملاصدرا یک شخصیت بزرگ فلسفی در جهان اسلام است‏ و وقتی می‏دیدم که کسی آمده و می‏خواهد آراء او را نقد کند،برایم جالب بود و خوشحال بودم از اینکه بالاخره کسانی را داریم که بتوانند نقدهایی بر آراء و آثار آن بزرگان داشته باشند.

کیهان فرهنگی این نقد بعدا در جایی هم به چاپ‏ رسید؟

اسماعیلی:بله،نقد استاد دینانی بعدها در مجموعه مقالات ایشان با عنوان«نیایش فیلسوف» به چاپ رسید.

کیهان فرهنگی در آن شرایط نقد شفاهی استاد

دینانی بر آراء ملاصدرا را چگونه یافتید؟

اسماعیلی:نقد استاد دینانی به طور کلی یک نقد همدلانه و درونی بود،البته بعضی از مطالب استاد نقد بیرونی هم بود،اما در مجموع برای من جالب‏ بود،گر چه همانطور که گفتم،آن زمان آشنایی‏ دقیقی با مسایل فلسفی نداشتم و به اصطلاح‏ نمی‏دانستم که محل نزاع کجاست،بعد که وارد دانشگاه شدم و در رشته فلسفه ادامه تحصیل دادم، برایم جالب بود که در فهرست استادان این رشته، اسم آقای دکتر دینانی هم آمده بود.خوشحال شدم‏ و خاطره نقد تلویزیونی استاد در ذهنم تداعی شد.

کیهان فرهنگی در دانشگاه تهران؟

اسماعیلی:خیر،در دانشگاه رضوی مشهد.

کیهان فرهنگی آن زمان استاد دینانی ساکن مشهد بودند؟

اسماعیلی:نخیر،استاد مهمان بودند و از تهران‏ به مشهد می‏آمدند.

کیهان فرهنگی چه درس‏هایی را استاد دینانی در مشهد عهده‏دار بودند؟

اسماعیلی:ایشان به عنوان استاد در مقاطع‏ کارشناسی و کارشناسی ارشد تاریخ فلسفه‏ اسلامی،کلام و عرفان و فلسفه اسلامی را تدریس‏ می‏کردند و برای این کار،هر ماه چند نوبت به‏ مشهد می‏آمدند.

کیهان فرهنگی در دانشگاه رضوی مشهد شما از ترم اول با استاد دینانی درس داشتید؟

اسماعیلی:به صورت رسمی نه،اما به خاطر علاقه‏ای که داشتم،از همان ترم اول در کلاس‏های‏ استاد حاضر می‏شدم و بعد هم به صورت رسمی‏ در درس‏های تاریخ فلسفه اسلامی،کلام و فلسفه‏ اسلامی،دانشجوی ایشان بودم.

کیهان فرهنگی لطفا از شیوه تدریس استاد دینانی‏ برایمان صحبت کنید.

اسماعیلی:شیوه استاد دینانی در تدریس،یک‏ شیوه دیالکتیکی است؛یعنی ابتدا مسأله‏ای را طرح‏ می‏کنند،یک مقدمه‏ای در باب آن مسأله می‏گویند و پرسشی را مطرح می‏کنند و فضای کلاس را به‏ صورت پرسش و پاسخ در می‏آورند.مثلا موضوع‏ «ابن طفیل»و«حی بن یقظان»را مطرح می‏کنند،با طرح این پرسش که آیا بدون زبان،اندیشه میسر است یا خیر؟و اینکه چه رابطه‏ای بین زبان و اندیشه‏ وجود دارد؟غالبا دانشجویان در کلاس ناگریز از مشارکت در بحث به صورت موافق و مخالف‏ در می‏آیند و به طرح دیدگاههایشان می‏پردازند.یکی‏ از«اصالت زبان»و دیگری از«اصالت اندیشه» سخن می‏گوید و بحثی در کلاس در می‏گیرد و خود استاد هم موضع‏گیری می‏کنند و در نهایت‏ سعی‏شان این است که به دانشجویان این رشته‏ بیاموزند که در فلسفه اسلامی چه مباحثی مسأله‏

جدی است و از این رو،ممکن است دانشجویی‏ بدون هیچ پرسشی در کلاس حاضر شود،اما پس‏ از حضور در کلاس،در ذهنش پرسشی فلسفی‏ ایجاد شود و کنجکاو شود درباره آن پرسش و مسئله‏ بیشتر بداند و مطالعه کند.زنده کردن مسایل فلسفی‏ و بیرون آوردن آنها از زیر گرد و غبار تاریخ و طرح‏ آنها،یکی از ویژگی‏های کلاس درس استاد دینانی‏ است.

کیهان فرهنگی این روش بیشتر در مسایل فلسفی‏ کارایی دارد،در سایر درس‏ها استاد چگونه‏ عمل می‏کنند؟

اسماعیلی:ببینید!ما با استاد دینانی درس«متن‏ خوانی»هم داشتیم،ما«شرح تجرید الاعتقاد» خواجه نصیر طوسی و«تعلیقات»ابن سینا را هم با ایشان طی کردیم.آنجا هم روش استاد این نبود که‏ ما متنی را بخوانیم و بگذریم،نه،این طور نبود، مثلا وقتی موضوع«اشعریت»مطرح می‏شد،بحث‏ را به همان دوره‏ای می‏بردند که آن افکار مطرح شده‏ بود.استاد آنجا از موضع یک اشعری افکار اشاعره‏ را بیان می‏کردند.اول مسأله را تحلیل می‏کردند و بعد عقاید مخالفان آنها را هم مطرح می‏کردند. استاد دینانی مسایل کلامی را با پیشینه و زمینه‏های‏ اجتماعی،سیاسی و تاریخی‏اش شرح می‏دادند و به همین جهت برای دانشجویان روشن می‏شد که‏ آن مسایل در گذشته در چه بستر و فضایی مطرح‏ شده‏اند.البته ما می‏دانیم که یک نظریه کلامی، فلسفی و یا عرفانی،در خلاء مطرح نشده،بلکه‏ پیشینه‏ای داشته و اندیشمندان دیگر از منظری ویژه‏ به آن مسایل نگاه کرده‏اند.

کیهان فرهنگی لطفا از طرز سلوک و مناسبات‏ استاد دینانی با دانشجویان و همینطور از ویژگی‏های اخلاقی استاد هم بفرمایید.

اسماعیلی:مباحثی که در کلاس‏های استاد مطرح می‏شد،آنچنان دانشجویان را علاقه‏مند می‏کرد که بحث غالبا در بیرون از کلاس هم ادامه‏ پیدا می‏کرد،حتی زمانی که استاد به اتاق خودشان‏ می‏رفتند،گاه ساعت‏ها بحث ادامه داشت.ببینید! بعضی از استادان قلمرو استادیشان تنها در حوزه‏ کلاس درس است و اصلا نمی‏خواهند بیرون از کلاس ارتباطی با دانشجویان داشته باشند.اگر از آنها بیرون از کلاس پرسشی بشود،سعی می‏کنند یا اصلا پاسخ ندهند و یا در کوتاه‏ترین جمله و کمترین‏ زمان پاسخ دانشجو را بدهند یا مثلا به کتابی ارجاع‏ می‏دهند.ولی استاد دینانی گویا یک رسالت خاصی‏ را در تدریس برای خودشان قایلند و معتقدند که‏ پرسش تنها در محدوده کلاس درس نیست،بلکه‏ پرسش همیشه همراه انسان است و حتی بارها دیده‏ایم دانشجویان رشته‏های دیگر،مثلا رشته‏های‏ پزشکی یا مهندسی که پرسش یا مشکلاتی در مسایل‏ فکری،اعتقادی و یا امور زندگی دارند،پیش استاد دینانی می‏آیند و پاسخ می‏گیرند.

کیهان فرهنگی شیوه استاد در ارایه طریق به‏ دانشجویان چگونه است؟

اسماعیلی:این هم نکته جالبی است.پاسخ استاد به پرسش‏های بیرون از کلاس دانشجویان‏ رشته‏های دیگر،تنها یک پاسخ صرف یا یک‏ دستور العمل نیست.استاد سعی می‏کنند حتی برای‏ کسانی که در بحرانی‏ترین وضعیت فکری قرار گرفته‏اند،اول مسأله را تحلیل کنند.اینکه چه‏ ویژگی‏هایی باعث چنین وضعیتی شده؟بنابراین‏ پاسخ ثابتی به مشکلات ظاهرا مشابه نمی‏دهند. می‏توانم بگویم نگاه استاد به مسایل،یک نگاه‏ آگاهانه و پویاست.اینکه چرا چنین وضعی پیش‏ آمده است؟این تحلیل خودش به انسان آگاهی‏ می‏دهد که چگونه می‏تواند از آن مشکل خارج‏ شود.

کیهان فرهنگی به طور کلی نگاه ویژه استاد به‏ فلسفه به عنوان یک مقوله اندیشگی‏ چیست؟

اسماعیلی:استاد به فلسفه به صورت یک روند، یک سیر،یا دیالکتیک نگاه می‏کنند،یک آمد و شد. نگاهشان این نیست که فلسفه به یک کتاب یا یک‏ سلسله مسایل خاص محدود باشد،اصلا اینطور نبوده،ایشان فلسفه را در یک روند و حرکت‏ می‏بینند،روندی که سکون ندارد.درست‏ همانگونه که انسان نگاهش به خودش و زندگی‏اش برای همیشه ثابت نیست.

کیهان فرهنگی جناب آقای اسماعیلی!شنیده‏ایم‏ که شما در تنظیم و ویرایش برخی از آثار استاد دینانی هم همکاری داشته‏اید،اگر ممکن است در این باره هم توضیح‏ بدهید.

اسماعیلی:البته من این کار را ابتدا در یک‏ جمع دانشجویی انجام دادم.دانشجویان به چاپ‏ آثار استاد علاقه‏مند بودند و بالاخره ایشان هم‏ پذیرفتند و ابتدا در مشهد گروهی پژوهشی‏ تشکیل شد و مجموعه مقالات استاد برای اولین‏ بار تحت عنوان:«نیایش فیلسوف»در دانشگاه‏ رضوی مشهد به چاپ رسید.کار دیگری که روی‏ آثار استاد انجام دادم،همکاری در ویرایش و کمک در انتشار جلد دوم کتاب«دفتر عقل و آیت‏ عشق»بود.

کیهان فرهنگی این اثر گویا جلد سومی هم‏ دارد که هنوز به چاپ نرسیده،آیا شما در انتشار جلد سوم هم با استاد دینانی‏ همکاری دارید؟

اسماعیلی:بله،این اثر،پس از نگارش توسط استاد،برای کارهایی مثل ویراستاری،تنظیم‏ نمایه و آماده سازی برای چاپ در اختیار من قرار گرفت.فعلا یک مرحله از کار انجام شده و به‏ مرحله بعدی رفته است.مجموعه‏ای هم با عنوان‏ «مشاهیر معاصر ایران»در دست چاپ است که‏ هر جلد آن به معرفی افکار و گزیده آثار یکی از استادانی می‏پردازد که در مراسم«چهره‏های‏ ماندگار»معرفی شدند.در یکی از این‏ مجموعه‏ها،بنده مصاحبه‏ای با استاد دینانی در زمینه آراء و اندیشه‏های ایشان انجام داده‏ام که با گزیده‏ای از مقالات استاد در دست چاپ است.

کیهان فرهنگی استاد!در جلسه گذشته‏ صحبت‏هایی در غیاب حضرت عالی با جناب اسماعیلی داشتیم،اجازه بدهید در این نشست مجددا به روال عادی بحث از زندگی و تحصیل شما برگردیم و بپرسیم‏ چطور شد که پس از درس خارج در حوزه‏ علمیه قم،به دانشگاه رفتید؟

استاد دینانی:وقتی که از قم به تهران آمدم،در واقع آخوند موفقی بودم.در آن زمان کلاس‏ درس شلوغی داشتم و کفایه و رسائل و منظومه‏ را درس می‏دادم و به سنی هم رسیده بودم که باید ازدواج می‏کردم ولی آن زمان آنچنان گرم‏ تحصیل و تدریس بودم که گویی در دنیای دیگری‏ سیر می‏کردم و اصلا به فکر آینده خودم نبودم. یکدفعه دیدم به سنی رسیده‏ام که باید ازدواج کنم‏ و قدری هم دیر شده بود.

کیهان فرهنگی:در چه سنی بودید؟

\*استاد دینانی:من غرب را دیده‏ام؛با فلاسفه غرب هم آشنایی‏ خیلی خوبی دارم ولی می‏توانم‏ ادعا کنم که در غرب هم فرد آزاد اندیشی مثل علامه طباطبایی‏ پیدا نمی‏شود و شما این سخن مرا اغراق ندانید.

استاد دینانی:حدود 27 یا 28 سال داشتم و وضعم هم بد نبود.منبر می‏رفتم،درس می‏دادم‏ و درآمدی داشتم،ولی می‏دیدم برای گذران‏ زندگی خیلی دوست ندارم از آن طریق امرار معاش کنم.آن شیوه معاش را نپسندیدم.آخر من‏ همیشه در درون خودم و شخصی هم فکر می‏کردم و خیلی مجذوب جو نمی‏شدم.با خودم‏ فکر می‏کردم اگر راه دیگری باشد که آدم بتواند مستقل باشد و به چیزی وابسته نباشد،شاید بهتر باشد.خب،در آن شرایط سنی و با آن تحصیلات‏ نمی‏توانستم تجارت یا کاسبی کنم،تنها راهی که‏ به نظرم رسید-و شاید هم قدری کوتاه فکری‏ بود-این بود که اگر تدریس کنم و حقوق ثابتی‏ بگیرم بهتر است.چون در قم یا باید سهم امام‏ می‏گرفتم یا منبر می‏رفتم و من این کار را زیاد دوست نداشتم.خب،برای تدریس و دریافت‏ حقوق ثابت باید دبیر فرهنگ می‏شدم،اما این‏ کار مستلزم داشتن مدرک رسمی بود.به همین‏ خاطر،را هم را کج کردم و به طرف دانشگاه.

آن موقع هم سال فوت آیت الله العظمی‏ بروجردی بود و حوزه هم دیگر آن گرمی سابق‏ را نداشت و یک حالت تکروی در حوزه پیدا شده‏ بود.من از آن فرصت استفاده کردم و بی‏آنکه‏ نیازی به درس‏های دانشگاهی داشته باشم رفتم‏ و در کنکور دانشگاه شرکت کردم و قبول شدم. سال 1345 از دانشگاه تهران لیسانس گرفتم و بلافاصله به استخدام فرهنگ در آمدم و دبیر دبیرستان‏های تهران شدم.

کیهان فرهنگی آن زمان هم برای ورود به‏ دانشگاه داشتن دیپلم الزامی بود.دیپلم را چگونه گرفتید؟

استاد دینانی:دیپلم را به صورت متفرقه‏ امتحان دادم و گرفتم.

کیهان فرهنگی آن زمان هنوز در لباس‏ روحانیت بودید؟

استاد دینانی:بله،هنوز لباس داشتم و با لباس‏ روحانیت در تهران دبیری می‏کردم.مدتی مدرسه‏ مروی بودم اما بعد که حقوق ثابتی از فرهنگ‏ گرفتم،منزلی اجاره کردم و در تهران ساکن شدم‏ و در عین حال،تحصیلات دانشگاهی را ادامه‏ دادم و فوق لیسانس گرفتم.درست در همان‏ شرایط که دبیر بودم و در جلسات شبانه تهران و قم علامه طباطبایی که قبلا توضیح دادم شرکت‏ می‏کردم،در کنکور دکتری هم شرکت کردم و نفر اول شدم،بعد در موقعی که دوره دکتری را گذرانده بودم.هنوز از رساله‏ام دفاع نکرده‏ بودم،شنیدم که دانشگاه فردوسی مشهد برای‏ تدریس در دانشگاه استادیار می‏خواهد.به مشهد رفتم و امتحان دادم و در دو رشته ادیان و فلسفه‏ قبول شدم.آن زمان انتقال از فرهنگ به دانشگاه‏ خیلی مشکل بود و فرخ روپارسای وزیر آموزش‏ و پرورش با انتقال فرهنگیان خیلی سخت‏ موافقت می‏کرد ولی بالاخره موافقت کرد و من‏ به دانشگاه فردوسی مشهد رفتم.آنجا هر دو گروه‏ از من می‏خواستند با آنها همکاری کنم و بر سر من نزاعی در گرفته بود!ولی خودم رشته فلسفه‏ را انتخاب کردم.آن زمان آقای سید جلال آشتیانی‏ مدیر گروه فلسفه بود و البته از سابق هم با ایشان‏ دوستی داشتم،اما قبل از این که قبول شوم هرگز بدیدن ایشان نرفتم،بعد از قبولی رفتم و او را دیدم.به هر صورت سال‏ها در مشهد فلسفه‏ تدریس کردم و در آنجا بود که ترک لباس کردم.

کیهان فرهنگی دلیل خاصی داشت که در مشهد ترک لباس کردید؟

استاد دینانی:من در مشهد علاوه بر تدریس، سرپرستی امور دانشجویان دانشکده را هم به‏ عهده داشتم و به همین خاطر می‏بایست در جلسات اداری دانشگاه هم شرکت می‏کردم. دانشگاه هم در آن زمان می‏دانید که چه وضع‏ عجیب و غریبی داشت.پنج-شش سال قبل از انقلاب بود و در آن جلسات اداری رؤسای‏ دانشگاه‏ها و خانم‏های سر و پا برهنه می‏آمدند و حتی در ماه رمضان بعضی از آنها در جلسه سیگار می‏کشیدند!من هم باید با لباس روحانیت و معمم آنجا می‏نشستم.اگر می‏خواستم نهی از منکر کنم،یا باید دعوا می‏کردم،یا اصلا نباید به دانشگاه می‏رفتم.به هر حال،دیدم حضور من‏ با لباس روحانی در آن جلسات مناسب نیست و دیدم دلیل ندارد که آن لباس را یدک بکشم.این‏ اولا و ثانیا من از قبل،مطالعات زیادی در این باب داشتم که معمم بمانم یا نه که داستانش‏ مفصل است و تمام آن را اینجا نمی‏توانم بگویم. و باید یک کتاب در این باره بنویسم.من ده سال‏ فکر کردم که معمم بمانم یا نه؟نتیجه این تفکرات‏ خودش یک کتاب می‏شود که شاید روزی مثل‏ همان حدیث نفسی که در آغاز کتاب«آینه‏های‏ فیلسوف»نوشتم،بنویسم.منظورم این است که‏ برای این کار خیلی مطالعه و تفکر داشتم.به‏ هر حال،در آن شرایط مصلحت دیدم که از لباس‏ خارج شوم و خیلی راحت لباس روحانیت را در آوردم.

کیهان فرهنگی عکس العمل دانشجویانتان‏ چگونه بود؟

استاد دینانی:آنها کمی خندیدند و کف زدند و تمام شد و این ماجرای تغییر لباس من بود.

کیهان فرهنگی استاد!برخی از اصحاب‏ اندیشه اعتقاد دارند که مهمترین عامل‏ رکود فلسفه در ایران،کتاب«تهافت‏ الفلاسفه»اثر غزالی بوده که از قضا مهمترین کتاب او هم هست.شما با این‏ داوری موافقید؟

استاد دینانی:«تهافت الفلاسفه»،مهمترین‏ کتاب غزالی نیست،بلکه مخرب‏ترین کتاب‏ اوست.در عین حال،این کتاب پرنفوذترین‏ کتابی است که تا به حال علیه فلسفه نوشته شده‏ است.هیچ کتابی به اندازه این کتاب در این زمینه‏ اثر گذار نبوده است.

کیهان فرهنگی دلیل آن چه بود،محتوای کتاب‏ با شخصیت پرنفوذ غزالی؟

استاد دینانی:علتش وجهه غزالی و محبوبیتی‏ بود که او در جهان اسلام داشت.البته زمینه‏ اشعری‏گری هم در جامعه آماده بود.به هر صورت،یکی از زیان‏هایی که اسلام برده‏ متأسفانه تفکر اشعریت بوده که هنوز هم در بسیاری از کشورهای اسلامی حاکم است.اگر می‏گذاشتند فیلسوفان کار خودشان را بکنند، قطعا وضع ما به گونه دیگری بود.

کیهان فرهنگی بعضی‏ها هنوز دیانت را با فلسفه و فیلسوفان را با دین،بویژه اسلام‏ در تضاد و تقابل می‏بینند و چنین القا می‏کنند که گویی همه فیلسوفان ایرانی‏ بی‏دین بوده‏اند!؟

استاد دینانی:آنها خودشان می‏دانند که فلسفه‏ با دیانت مخالفتی ندارد.تمام فیلسوفان ما متدین‏ هستند.فیلسوف بی‏دین در جهان اسلام بسیار انگشت شمار است.فلاسفه ما بسیار هم خدمت‏ کرده‏اند به اسلام.شما خدمات ابن سینا را ببینید،هنوز محاسبه و تحقیق نشده که این مرد بزرگ چه خدمات ارزنده‏ای به فرهنگ اسلامی‏ \*دکتر داکانی:استاد!رابطه شعر و فلسفه را چگونه می‏بینید؟

استاد دینانی:در این که شعر یک‏ تخیل خلاق می‏خواهد شکی‏ نیست،ولی من معتقدم که شعر با فلسفه رابطه عمیقی دارد و حتی‏ ناگسستنی؛عمق شعر فلسفه‏ است و شاید هم جایی عمق فلسفه‏ شعر باشد،اما در یک جاهایی هم‏ شعر و فلسفه از هم فاصله دارند.

کرده است.

البته مخالفت با فلسفه همیشه کم و بیش وجود داشته است،حتی زمانی که من در قم طلبه بودم‏ و در محضر اساتید کتاب«اسفار»را می‏خواندم، در اثر فشارهایی این درس تعطیل شد که خودش‏ داستان دارد.آن زمان هم با درس اسفار آقای‏ طباطبایی مرد زاهد و عالم و مقدس و نماز شب خوان مخالفت شد و بعدا قرار شد به‏ جای اسفار شفا درس بدهد.

کیهان فرهنگی برخوردی که با حضرت‏ امام(ره)در این باب شد مشهور است و خود ایشان هم پس از انقلاب به این موضوع‏ اشاره کردند که چه برخورد بدی با ایشان‏ شده است.

استاد دینانی:نگذاشتند امام،فلسفه تدریس‏ کنند.ایشان پنجاه سال آخر عمرشان تدریس‏ فلسفه را کنار گذاشته بودند،و اگر کنار نگذاشته‏ بودند،این لطمه وارد نمی‏شد.

کیهان فرهنگی به نظر شما چه عاملی بیشترین‏ نقش را در این زمینه داشته است؟

استاد دینانی:من معتقدم عاملی که مثل سد سکندر جلو راه است،تحجر است،تحجر، عزیزم!مادامی که تحجر در جهان اسلام حاکم‏ باشد،هیچ راهی نداریم جز اینکه با تحجر مبارزه‏ کنیم.

کیهان فرهنگی البته فضای حوزه‏ها حالا بسیار تغییر کرده و وضع فلسفه بهتر شده،آیت الله جوادی آملی در درس‏ تفسیر خودشان به صراحت فرمودند فلسفه برای تشحیذ ذهن و برای فهم‏ مسایل تفسیری مفید و لازم است.در گذشته نمی‏گذاشتند کسانی مثل ایشان در حوزه موقعیت پیدا کنند.

استاد دینانی:البته همینطور است.

کیهان فرهنگی استاد!اگر ممکن است درباره‏ رابطه دین و فلسفه،در تاریخ تفکر کشورمان توضیحاتی بفرمایید.

استاد دینانی:شما طرح سئوال می‏کنید ولی‏ من در تمام عمرم مسأله‏ام همین‏ها بوده است و آثاری که اخیرا منتشر کرده‏ام،در واقع‏ پاسخ‏هایی به همین دو پرسش است.

در کتاب سه جلدی«ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام»،دقیقا به نزاع بین متکلمان‏ و متشرعان از یک سو و فیلسوفان از سوی دیگر پرداخته‏ام و این بحث که متشرعان و متکلمان چه‏ حرف‏های حسابی دارند و فلاسفه پاسخشان به‏ آنها چیست؟

در واقع می‏خواهم بگویم آنها می‏توانستند دعوایی با هم نداشته باشند و دعوایشان بی‏جهت‏ و برای قشریت بوده است.اگر متکلمین جدل و قشریت را کنار می‏گذاشتند و متشرعین هم تحجر را کنار می‏گذاشتند،حداقل با فلاسفه‏ای مانند ابن سینا و ملاصدرا دعوا برداشته می‏شد.در واقع کتاب،رسالتش همین است.

کیهان فرهنگی در این صورت،رسالت اثر سه‏ جلدی دیگرتان«دفتر عقل و آیت عشق» تبیین چه مسایلی بوده است؟

استاد دینانی:در این اثر سه جلدی اخیرم که‏ اشاره کردید،نزاع بین فلاسفه و عرفا مطرح شده‏ است.در واقع این نزاع هم یک نزاع صوری‏ است.

من در این اثر شرح داده‏ام که هیچ عارف‏ بزرگی را ندیده‏ام که با عقل مخالفت کرده باشد و اینها که می‏گویند چنین چیزی هست،دروغ‏ است.اگر گاهی عارفی به عقل و استدلال بد گفته،باید گفت منظورش یک عقل خاص و در یک مرتبه خاص بوده است.منظورشان یک عقل‏ سودانگار و گرفتار،یا عقل مقید و مشغول به‏ امور دنیا بوده است.عقلی که نمی‏توانسته بالاتر از آن حد برود.عرفا آن عقل را مذمت و انتقاد کرده‏اند،ولی عقل آزاد را که عقل الهی و عقل‏ رحمانی است،هیچ عارفی مذمت نکرده است. حداقل عرفای بزرگ این کار را نکرده‏اند.من‏ کاری به اصحاب خانقاه ندارم،عرفای بزرگ را می‏گویم.در این کتاب هم نوشته‏ام.تمامی‏ آثارشان را هم خوانده و اسم برده‏ام،نه اینکه از خودم چیزی گفته باشم.حتی شخصی مثل‏ نجم الدین کبری یا کسی مثل بابا طاهر که‏ می‏گویند امی بوده،عقلانی‏ترین آدم‏ها بوده‏اند.

آنها چنان از عظمت عقل و معرفت سخن گفته‏اند که انسان تعجب می‏کند و من در این کتاب نشان‏ داده‏ام.بنابراین،بنده به هیچ وجه عرفان را مخالف عقلانیت نمی‏دانم.

کیهان فرهنگی به نظر می‏رسد در ارتباط بین‏ عقل و عشق در تاریخ تفکر در کشورمان‏ به نوعی دچار سوء تفاهم و در بعضی‏ موارد افراط و تفریط بوده‏ایم و شما در این‏ اثر به نوعی بین عقل و عشق آشتی برقرار کرده‏اید.

استاد دینانی:درست است،افراط و تفریط در هر مسأله‏ای بد است.ما در مسأله نگارش تاریخ‏ کشورمان هم همینطور برخورد کرده‏ایم.بعضی‏ از نویسندگان ما در آثارشان ایران باستان را حذف‏ کرده‏اند،گویی با ملیت خودشان قهراند.

برخی هم اسلام را ندیده‏اند و فکر می‏کنند بین ملیت و مذهب تعارضی وجود دارد!

در حالی که اینطور نیست.

کیهان فرهنگی جالب است که حالا کسانی‏ مدعی جریان ملی-مذهبی شده‏اند که نه‏ ملیت را درست می‏فهمند و نه اسلام را و متأسفانه ما هم ناشیانه عنوان مثبت ملی‏ -مذهبی را برای آنها به رسمیت‏ شناخته‏ایم!در حالی که به صورت‏ واقعی،دیگران ملی-مذهبی هستند،نه‏ آنها.

استاد دینانی:ببینید!وقتی یک طرف‏ می‏خواهد گذشته قبل از اسلام ما را نادیده‏ بگیرد،آن وقت یک عده ملی گرای شوو نیست‏ افراطی هم مثل پور داود پیدا می‏شوند که کم کم‏ به زرتشت گرایش پیدا می‏کنند.این نتیجه آن‏ تعصب‏هاست.

اگر آن تعصب‏های بی‏مورد را نداشتیم و نمی‏خواستیم گذشته پیش از اسلاممان را پنهان‏ کنیم،این افراط گری‏ها پیدا نمی‏شد.افراط همیشه نتیجه تفریط است و بالعکس.

ما باید تاریخ گذشته خودمان را همانطور که‏ بوده،از قبل از اسلام شروع کنیم و آن را به‏ صورت دقیق در تمام کتاب‏های درسی،حتی در دوره دبستان بیاوریم،که فرزندان ما بدانند چه‏ بوده‏اند.ما در تاریخ کشورمان یک مرحله قبل از اسلام داریم با یک اشکالات و خوبی‏هایی.نسل‏ نوجوان و جوان ما باید اینها را بداند و بعد هم‏ آگاه شود از وقتی که اسلام به ایران آمده،چه‏ چیزهای خوبی همراه خود آورده است.ما اگر گذشته باستانی خودمان را نشناسیم،عظمت‏ اسلام را نمی‏فهمیم.یک عده متعصب سعی‏ دارند آن گذشته قبل از اسلام نباشد و این نقص‏ است.ببینید!در قرآن،یهود و نصارا و صابئین و مجوس به رسمیت شناخته شده‏اند.صابئین را

به دلایلی ندیده می‏گیرند،حالا من دفاع از صابئین نمی‏کنم،در کتب فقهی ما،یهود و نصارا به عنوان اهل کتاب شناخته شده‏اند،ولی‏ مجوس را زیر سبیلی رد می‏کنند،چرا؟چه فرقی‏ می‏کند؟همانطور که یهود و نصارا در قرآن آمده، مجوس هم آمده،مجوس یعنی ایران باستان، ایران قبل از اسلام.

کیهان فرهنگی البته همانطور که مستحضرید در فقه ما و به تبع آن در قوانین ما همه جا زرتشتیان هم اهل کتاب شناخته شده‏اند و با آنها معامله اهل کتاب شده است ولی‏ کم توجهی حوزه‏ها به تاریخ قبل از اسلام‏ و سابقه تمدن ایران،حرف دیگری است. نکته دیگر این که در تاریخ صد ساله اخیر، توجه بیش از حد به تاریخ ایران باستان و نادیده گرفتن تاریخ ایران اسلامی و تمدن‏ اسلامی سیاست روز بوده است.

استاد دینانی:ایرانیان مردمان متمدنی بودند که‏ اسلام را بهتر فهمیدند.ما به علت همان تمدنی‏ که قبل از اسلام داشتیم توانستیم اسلام را بهتر بفهمیم.و الله ما بهتر از دیگران اسلام را فهمیدیم.و الله ایرانی‏ها قرآن را بهتر فهمیدند.

این حرف از روی تعصب نیست.تفاسیری که‏ ایرانیان مسلمان از قرآن نوشتند،کلام و فقه و فلسفه و تمام فروع و علوم اسلامی را ایرانیان‏ بهتر فهمیدند،به خاطر این که تمدن داشتند.آن‏ وقت ما می‏خواهیم این را نادیده بگیریم!

کیهان فرهنگی البته نباید فراموش کنیم که‏ باستانگرایی افراطی هم در دو قرن اخیر در ایران،قبل از آن که عکس العملی نسبت‏ به کار گروهی متعصب مخالف مطرح‏ شدن تاریخ ایران باستان باشد،بیشتر متأثر از ناسیونالیسم افراطی اروپایی و نوعی سیاستگذاری فرهنگی شرق‏ شناسان کشورهای غربی و استعمارگر بود که با کمک پارسیان هند و عوامل‏ داخلی آنها،می‏خواستند تاریخ 1400 ساله اسلام در ایران نادیده گرفته شود و این هم افراطی از آن سو بود.

استاد دینانی:ما باید کوشش کنیم تا تاریخمان‏ را از آغاز درست بشناسیم،هویتمان را خوب‏ بشناسیم که چه بودیم و چه شدیم؛در عین حال، نباید چشممان را به روی دنیای جدید ببندیم، بلکه باید دنیای جدید را هم دقیق بشناسیم.

درست همانطور که غربی‏ها می‏آیند و موشکافانه ما را شناسایی می‏کنند.

ما نه تنها باید علم غرب را یاد بگیریم،بلکه‏ باید ببینیم غرب در گذشته چه بوده و چرا حالا این طور شده است؟اگر هویت خودمان را نشناسیم،اگر دنیای جدید را نشناسیم.آن وقت‏ با هر باد مختصری خواهیم لرزید.باید مثبت‏ها و منفی‏های غرب را بشناسیم،مثبت‏ها را بگیریم‏ و منفی‏ها را رها کنیم.

اسماعیلی:استاد!یکی از ویژگی‏هایی که‏ در آثارتان هم تجلی پیدا کرده،نوع نگاه شما به‏ فلسفه اسلامی است.کسانی که در این زمینه به‏ نگارش تاریخ فلسفه پرداخته‏اند در دو دسته جای‏ می‏گیرند.یک دسته شرق شناسان و گروه دیگر هم متفکرین عرب،متفکرین عرب تلاش‏ می‏کردند فلسفه اسلامی را به نوعی،فلسفه‏ عربی جلوه بدهند!شرق شناسان هم سعی‏شان‏ این بوده که بگویند فلسفه اسلامی شرحی بر فلسفه یونان بوده!این دو نگاه بیشتر در تاریخ‏ فلسفه غالب بوده است.هانری کربن در این میان‏ یک نگاه متفاوتی دارد و سعی می‏کند کمی‏ فرا تاریخی به فلسفه اسلامی نگاه کند.در این میان‏ کار شما هم هست که ویژگی خاص خودش را دارد.شما سعی کرده‏اید برای فلسفه اسلامی یک‏ ماهیت مستقل قایل شوید و می‏گویید:فلسفه‏ اسلامی یک هویت مستقل و متفاوتی دارد. درست است که فلسفه یونان آمده و مسائلی‏ را مطرح کرده است ولی ما هم حرف‏هایی داریم. در کتاب«ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام» شما فلسفه اسلامی را فقط«کلام»ندیدید،بلکه‏ آن را یک سیر عقلی دیدید.از طرفی آن را فلسفه‏ عربی یا ایرانی هم نگفتید،گفتید:«ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام»ولی به نقش ایرانیان هم‏ در فلسفه توجه کرده‏اید.لطفا درباره این نوع‏ نگاهتان توضیح بیشتری بدهید.

استاد دینانی:همان طور که فرمودید،این دو نگاه در نگارش تاریخ فلسفه اسلامی هست. اجازه بدهید اول این دو دیدگاه اشتباه را عرض‏ کنم،بعد موضع خود من در این میان مشخص‏ می‏شود.به نظر می‏رسد منشأ اشتباه هر دو گروه‏ این بوده که فلسفه اسلامی را از«کندی»شروع‏ کردند و به«ابن رشد»پایان دادند.فکر کردند فلسفه اسلامی از کندی شروع شد و بعد فارابی‏ و ابن سینا و بعد هم با این رشد تمام شده است! در تمامی تاریخ‏های فلسفه که نگاه کنید می‏بینید نوشته‏اند:فلسفه اسلامی با ابن رشد تمام شد و این یک اشتباه بزرگ و خطرناک در تاریخ است.

کیهان فرهنگی این گزارش ماجراست،علت‏ اصلی که آنها چنین اشتباه یا برداشت‏ خاصی را از تاریخ فلسفه اسلامی‏ در جهان اسلام پیدا کردند،چه بود؟

استاد دینانی:من فکر می‏کنم این برداشت و موضع گیری آنها یا از روی بی‏انصافی بوده،یا از سر بی‏اطلاعی و تعصب.ببینید!اصلا مشخص است کسی که فلسفه اسلامی را به‏ ابن رشد پایان دهد،چقدر بی‏اطلاع است.اگر کسی با ابن رشد آشنایی داشته باشد می‏داند که‏ ابن رشد یک شارح است و به او شارح ارسطو می‏گویند.تمام سعی ابن رشد این بوده که فلسفه‏ ارسطو را شرح کند و یک ذره هم نخواسته از ارسطو فراتر برود!او ارسطو را عقل کل در تمام‏ ظرفیت‏اش می‏داند،حکیم مطلق!خب،با این‏ دید،مستشرقین باید آن حرف را بزنند و عرب‏ها باید فلسفه اسلامی را عربی بدانند!در صورتی‏ که واقعیت خلاف این است.اولا این رشد آخرین‏ فیلسوف اسلامی نیست،بلکه درست در همان‏ زمان که ابن رشد در مغرب جهان اسلام،در اسپانیا و در دولت موحدین مشغول فعالیت بود، معاصر با سهروردی در ایران بود و آن زمان‏ سهروردی در شرق جهان اسلام،در ایران،فلسفه‏ دیگری را بنیان می‏گذاشت که اصلا به ذهن‏ ابن رشد هم نرسیده بود.بعد از سهروردی هم‏ جریان دیگری از فلسفه اسلامی در ایران آغاز شد که از ملاصدرا تا علامه طباطبایی پیش آمد.اینها در آثار آنها کاملا مفقود بود.این مطالب برای‏ همه مستشرقین به جز هانری کربن که اخیرا متوجه این مسائل شد،ناشناخته بوده است.

کیهان فرهنگی اگر بخواهیم برای‏ غرض ورزی یا بی‏اطلاعی مستشرقین‏ محملی قایل شویم و بگوییم سیاست آنها این چنین اقتضا می‏کرده که آن قضاوت‏ها را درباره سیر فلسفه اسلامی داشته باشند، کار متفکرین عرب کمی شگفت‏انگیز و عجیب‏تر است.آنها چرا درک درستی از سیر فلسفه اسلامی نداشته‏اند؟

استاد دینانی:عرب‏ها تا پنجاه سال پیش اسم‏ ملاصدرا به گوششان نخورده بود!شیخ‏ عبد الکریم زنجانی حدود پنجاه سال پیش که به‏ مصر رفته بود،آنجا در الازهر قاهره طی یک‏ سخنرانی به معرفی ملاصدرا می‏پردازد این‏ سخنرانی چاپ شده است-آنجا تمام اساتید الازهر برای اولین بار اسم ملاصدرا را می‏شنوند!همانجا دکتر طه حسین دست شیخ‏ عبد الکریم زنجانی را به احترام می‏بوسد.ببینید! چهار صد سال از زمان ملاصدرا می‏گذرد و آنها کتاب«اسفار»او را نخوانده بودند!خیلی واضح‏ است که عرب‏ها با تاریخ فلسفه اسلامی آشنایی‏ نداشته باشند.هنوز هم در کشورهای عربی اگر بحث از فلسفه است،فلسفه‏ای است که از غرب،از لندن و پاریس آمده،آنها از فلسفه‏ اسلامی چیزی جز یک سیر تاریخی غلط نمی‏دانند و با ماهیت فلسفه اسلامی آشنا نیستند. به همین دلیل،به قول شما قضاوتشان در این باره‏ عجیب و شگفت‏انگیز است.

کیهان فرهنگی برخی از جریانات فکری‏ اصولا در فلسفه اسلامی حرف دارند و آن‏ را جریانی وارداتی و ترجمه‏ای می‏دانند، لطفا در مورد این دیدگاهها هم توضیح‏ بفرمایید.

استاد دینانی:ببینید!فلسفه اسلامی از فارابی‏ شروع می‏شود و البته در آغاز ترجمه می‏شود، ولی فلسفه اسلامی به هیچ وجه در حد ترجمه‏ باقی نماند.هر یک از فیلسوفان مسلمان ایرانی‏ سؤالات جدیدی داشتند.فارابی و ابن سینا سؤالات جدیدی در فلسفه مطرح کردند که اصلا برای ارسطو و افلاطون مطرح نبود.فارابی در فلسفه سؤال کرده که وحی چیست؟ارسطو کجا چنین پرسشی داشته است؟این خودش مسأله‏ای‏ فلسفی است.می‏دانید که چه بار گرانبهایی دنبال‏ این حرف است و با پاسخ به این سؤال که«وحی‏ چیست؟»چه مسایلی مطرح می‏شود؟این روال‏ بعد از ابن سینا هم ادامه پیدا کرد.در زمان‏ سهروردی،باز جریان جدیدی در فلسفه اسلامی‏ آغاز می‏شود و بعد هم مکتب شیراز و مکتب‏ اصفهان را داریم تا می‏رسد به علامه طباطبایی.

کیهان فرهنگی به این ترتیب چراغ فلسفه در ایران هیچ گاه خاموشی نگرفته است.

استاد دینانی:درست است البته حوادثی در ایران به وقوع پیوسته و مشکلاتی در راه بوده ولی‏ بحمد الله این رشته گسسته نشده اگر چه باریک‏ شده این چراغ،گاهی نزدیک به خاموش شدن‏ بوده ولی خاموش نشده،مثل شمع سوسو زده‏ ولی هیچوقت خاموش نشده است.

کیهان فرهنگی به نظر شما عدم درک درست‏ سیر پیوسته اندیشه فلسفی در ایران توسط مستشرقین و عرب‏ها بیشتر منوط به چه‏ عاملی بوده است؟

استاد دینانی:مستشرقین از جریان فلسفه در ایران خبر نداشتند.یک دلیل آن این که آنها برای‏ مطالعات استشراقی و اسلام شناسی،بیشتر به‏ کشور مصر،یا دیگر کشورهای عربی می‏رفتند و به دلایلی به ایران نمی‏آمدند.عرب‏ها هم به‏ دلیل غلبه اشعریت و جو ضدیت با فلسفه،اصلا توجهی به فلسفه نداشتند.شما هنوز یک عالم‏ دینی فیلسوف در تمام دنیای عرب نمی‏توانید پیدا کنید.فیلسوفان آنها کسانی هستند که در پاریس‏ و لندن،درس فلسفه خوانده‏اند!ولی یک عالم‏ دینی فیلسوف مثل علامه طباطبایی ندارند.به‏ همین دلیل از فلسفه اسلامی جز یک تاریخ‏ سطحی و غلط چیزی نمی‏دانند.چون از ماهیت‏ فلسفه اسلامی غافلند؛ولی من که نه مستشرق‏ام‏ و نه عرب متعصب،وقتی سیر فلسفه را از آغاز پیدایش فکر فلسفی در جهان اسلام تا امروز مطالعه می‏کنم،می‏بینم اینجا مسایلی مطرح شده‏ که خیلی از آنها هیچ جا مطرح نبوده،حتی در غرب.بنا بر این،فلسفه اسلامی یک هویتی دارد و هویتش هم همان است که من در کتاب‏ «ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام»نوشته‏ام. البته آنجا عمده‏ترین مطالب را آورده‏ام.تفصیل‏ این جریان،شاید صد جلد کتاب بخواهد.ولی‏ من در سه جلد تنها امهات مسایل را آورده‏ام. مسایلی که هنوز هم زنده و قابل بحث‏اند و مسایل امروز ما هستند.

کیهان فرهنگی استاد!جناب عالی سال‏ها در فلسفه اسلامی غور و بررسی داشته‏اید، به نظر شما ویژگی عمده فلسفه اسلامی‏ چه چیزی بوده است؟

استاد دینانی:به نظر من در فلسفه اسلامی همیشه یک نوع معنویت حاکم بوده،حالا این‏ امر ممکن است به نظر یک آدم پوزیتیویست یا ماتریالیست امری ضد فلسفه،یا مثلا عنصری‏ منفی شناخته شود،ولی مثبت است.علمای ما همیشه دید الهی داشته‏اند و این معنویتی است‏ که همیشه و حتی قبل از اسلام هم در بین حکمای‏ ایران بوده است.ایرانیان،حکمتشان همیشه با نوعی معنویت آمیخته بوده،حکمایی که‏ سهروردی اسمشان را در کتاب«حکمة الاشراق» خود آورده است،حکمایی بوده‏اند که دارای‏ «حکمت خالده»،یا«خرد جاودان»بوده‏اند.به‏ هر حال،این چیزی است که ریشه در ایران‏ باستان داشته و بعد از اسلام هم به صورت‏ قویتری تا امروز ادامه پیدا کرده است.

کیهان فرهنگی به نظر شما سهم ایرانیان در جریان فکر فلسفی و ارایه مکتب‏های‏ فلسفی در جهان اسلام چه اندازه بوده‏ است؟

استاد دینانی:غالبا پاسداران جریان‏های‏ فکری در جهان اسلام،ایرانیان بوده‏اند.شاید حدود 99 درصد مکتب‏های فلسفی در ایران‏ شکل گرفته است.فکر فلسفی از فارابی، ابن سینا و سهروردی بگیرید تا ملاصدرا و قاضی‏ سعید قمی و ملا محسن فیض و تا برسد به علامه‏ طباطبایی،همیشه در ایران تداوم داشته است.

این یک واقعیتی است.

اسماعیلی:نکته مهمتری که می‏تواند ادامه این‏ بحث باشد این است که برای شما سیر عقلی مهم‏ بوده و تنها به آثار فلسفی خاصی که به زبان عربی‏ نوشته شده بسنده نکرده‏اید و به همین خاطر جست و جو کرده‏اید و حتی کتاب‏های تفتازانی‏ را هم که در بلاغت نوشته شده خوانده‏اید و از آنها نکات حکمی در آورده‏اید و حتی با مطالعه‏ دیوان اشعار شعرای حکیم ما مثل سنایی،ناصر خسرو و حافظ نکته‏های ناب فلسفی و عقلی‏ در آورده‏اید.این نوع نگاه تفاوت می‏کند با نگاه‏ کسانی که فکر می‏کنند فلسفه چیزی نیست جز برخی نوشته‏ها و مکتوبات ناب فلسفی به زبان‏ عربی!

استاد دینانی:کاملا درست است.همین نمونه‏ در حکمت ناب ایران باستان هم هست.ببینید! غالبا سنایی یا ناصر خسرو را تنها به عنوان‏ شاعران بزرگ مطرح می‏کنند،درست است که‏ آنها شاعران بزرگی بوده‏اند،ولی‏ در عین حال،آنها حکیمان بزرگی هم بوده‏اند و حکمت آنها نادیده گرفته شده،به همان دلایلی‏ که عرض کردم.من نه تنها در اشعار فارسی‏ کسانی چون سنایی فردوسی و ناصر خسرو و حافظ،حکمت می‏بینم،بلکه در همه متون‏ \*کیهان فرهنگی:چند سالی است‏ که اندیشه عجیبی در جامعه ما مطرح شده و جان کلامشان این‏ است که عرفان چیز خوبی است و در آن هدایت هم هست،اما ربطی به‏ دین ندارد!

استاد دینانی:دینی که با عرفان‏ ارتباط نداشته باشد،دین نیست. عرفانی هم که با دین بی‏ارتباط باشد،عرفان نیست.

اسلامی هم آثار عقلانیت را درک کرده‏ام.من‏ حتی در ادبیات عرب،در صرف و نحو-که البته‏ آن را هم ایرانیان نوشته‏اند آثار حکمت و فلسفه‏ می‏بینم.حتی در اشعار ابن مالک،آثار عقلانی‏ و فلسفی می‏بینم.

کیهان فرهنگی گاهی در برخی از آثارتان به‏ این گونه موارد هم اشاره کرده‏اید.

استاد دینانی:بله،من در کتاب«وجود رابط و مستقل در فلسفه اسلامی»،به این گونه آثار حکمی اشاره کرده‏ام و حتی نشان داده‏ام که کسی‏ مثل تفتازانی در وجود رابط،حرف‏های عجیب‏ و غریبی زده است که اصلا در غرب نظیرش پیدا نمی‏شود.او بیان و بدیع نوشته،ولی یک حکیم‏ است،آنچنان که میرسید شریف جرجانی هم یک‏ حکیم است.این گونه موارد را کمتر کسی توجه‏ کرده است.

کیهان فرهنگی به نظر می‏رسد یک نکته مغفول‏ دیگر در تاریخ فلسفه و سیاست و همینطور سیر عقلی در ایران،این است‏ که برخی از محققین توجه نکرده‏اند که‏ شعر فارسی در طول قرن‏های متمادی یک‏ تنه بار همه هنرها،مسایل فکری، فلسفی،کلامی و حتی علمی ما را به دوش‏ کشیده است.

استاد دینانی:واقعا همینطور است.من در شعر فارسی بحث دارم و معتقدم که گنجینه ادب‏ فارسی،مخزن حکمت است.

کیهان فرهنگی استاد!چند سالی است که‏ اندیشه عجیبی در جامعه ما مطرح شده و کسانی آثاری هم منتشر کرده‏اند.جان‏ کلامشان این است که عرفان چیز خوبی‏ است و در آن هدایت هم هست،اما ربطی‏ به دین ندارد!

نتیجه این که ائمه و پیامبران که در موضع‏ ارایه طریق برای جامعه بوده‏اند،ریشه‏ هدایت و اصل دین را مغفول گذاشته‏اند!

استاد دینانی:چنین آدمی نه دین را فهمیده و نه عرفان را.دینی که با عرفان ارتباط نداشته باشد دین نیست.عرفانی هم که با دین بی‏ارتباط باشد،عرفان نیست.این شخص هیچکدام را نفهمیده و شیادی است که این حرف‏ها را می‏زند.هر که می‏خواهد باشد.

کیهان فرهنگی آیا شما رد پایی از این نظر در جریان‏های فکری گذشته دیده‏اید؟

استاد دینانی:این که کسانی عرفان و فلسفه را از هم جدا بدانند،این همیشه بوده،عرفان‏هایی‏ هم بوده که اسلامی نبوده،ولی در حقیقت ما نمی‏توانیم عرفان را به همان معنایی که عرفای‏ بزرگ ما می‏گویند،جدای از دین بدانیم.عارفان‏ بزرگ ما کلمه‏ای نمی‏گفتند مگر اینکه مستند به‏ آیه یا حدیثی باشد.مثنوی مولانا که شعر فارسی‏ هم هست و در عین حال کتاب عرفان،شاهدی‏ بر این سخن است.جدا کردن عرفان از دین و دین‏ از عرفان،خیلی خطرناک است.این کار،دین‏ را به قشریت می‏کشاند و عرفان را هم نابود می‏کند.

دکتر داکانی:استاد!مخالفت با فلسفه که‏ همیشه بوده.

استاد دینانی:آخر مخالفت با فلسفه یک‏ وجهی داشته،اما مخالفت با عرفان،آن هم به‏ این صورت که می‏گویند بدتر است.

کیهان فرهنگی استاد!بحث ما درباره«کشف‏ و شهود»عارفانه و مرتاضانه و فرق این دو با هم و همینطور«علل عقب ماندگی‏ مسلمانان در توسعه و علم»هنوز باقی مانده است.اگر اجازه بدهید ادامه‏ پرسش‏هایمان را در این دو مقوله مطرح‏ کنیم.

استاد دینانی:من فکر می‏کنم بحث این‏ دو جلسه ما برای این شماره کفایت می‏کند. از طرف دیگر،این دو موضوعی که فرمودید،یک‏ جلسه مستقل و فرصت بیشتری را می‏طلبد.

کیهان بنابراین ما هم با تشکر مجدد از شما و دوستان،این قول را از طرف‏ شما به خوانندگان کیهان فرهنگی‏ می‏دهیم که در فرصتی دیگر به یاری‏ خداوند در حضور شما به این دو مقوله‏ بپردازیم.

استاد دینانی:ان شاء الله.